

## معضل پیش‌بینی انقلاب‌ها و نظریه آشوب

محمدرضا طالبان<sup>1</sup>

هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی انقلاب، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

(تاریخ دریافت: دی 92، تاریخ پذیرش: خرداد 93)

### چکیده:

انقلاب‌ها همواره پس از وقوع و رخدادشان برای اندیشمندان و تئوری‌پردازان علوم اجتماعی و سیاسی، «مسئله» و «حیرت» آفریدند و «تاریخ» گواهی می‌دهد که هیچ انقلاب بزرگی به طور دقیق توسط دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی پیش‌بینی نشده است. ولی، واقعاً چرا انقلاب‌ها همواره موجب تحیر و شگفت‌زدگی همه افراد - اعم از بازیگران کلیدی، ناظران خبره و مطلع منطقه‌ای و متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی و سیاسی - شده‌اند؟ در مقاله حاضر ابتدا در مقام توصیف، تلاش شده است با ارائه شواهد تاریخی مدعای پیش‌بینی ناپذیری انقلاب‌ها به طور مستند نشان داده شود و سپس در مقام تبیین با استعانت از تئوری آشوب، توضیح داده شود که چرا انقلاب‌ها، تاکنون پیش‌بینی نشده‌اند و کلاً پیش‌بینی ناپذیر به نظر می‌رسند. در همین راستا، مدل‌های تبیینی دو تن از انقلاب‌پژوهان (کدی و کوران) در خصوص پیش‌بینی ناپذیری انقلاب‌ها تشریح می‌شود که توانسته‌اند مکانیسم‌های تئوری آشوب را برای توضیح این شگفت‌زدگی بکار گیرند.

**واژگان کلیدی:** پیش‌بینی انقلاب‌ها، پیش‌بینی ناپذیری، تئوری آشوب، نیکی کدی، تیمور کوران، تحریف ترجیح

---

1. آدرس الکترونیکی: [qtaleban@yahoo.com](mailto:qtaleban@yahoo.com)

### طرح مسئله

پیش‌بینی آینده دغدغه همیشگی انسان‌ها بوده است تا جایی که اگر گفته شود اشتیاق بشر برای دانستن آینده امور قدمتی به اندازه کل تاریخ بشری دارد، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است. شواهد تاریخی نشان می‌دهند که از خاک اشتیاق بشر برای دانستن آینده، انواع پیشگوییانی رویدند که می‌خواستند به نحوی از انحاء به این اشتیاق در نزد خاص و عام پاسخ گویند. همین امر موجب شد تا پیشگویان و کاهنان در گذشته‌های دور نقش و جایگاه والایی را در جامعه به خود اختصاص دهند. به بیان دیگر، مردم در طول هزاران سال برای افکندن نیم‌نگاهی به آینده دست به دامان گروه‌های مختلفی اعم از شامان‌ها، جادوگران، و هاتفان غیب یا پیشگویان، طالع‌بینان و ستاره‌شناسان شده‌اند. جالب آن که به‌رغم نتایج ناکامی بخش چنین پیش‌بینی‌هایی، مردم هیچگاه از توجه و رغبت روزافزون به این موضوع دست نکشیده‌اند. حتی در جامعه‌های صنعتی امروزی نیز انتشار کتاب‌ها و مقاله‌های جدی در خصوص پیش‌بینی آینده به همراه تجدید حیات طالع‌بینی و اخترشناسی شاهد این مدعا است (لنسکی و لنسکی، 1369: 579). در حقیقت، تمایل ذاتی آدمیان به کشف فردای نامعلوم خود سبب شده تا بازار پیشگویی، ستاره‌شناسی و طالع‌بینی از هزاران سال پیش تاکنون داغ باشد. دلیل این امر تا حدود زیادی آن است که پیش‌بینی موفق، می‌تواند نااطمینانی انسان را در خصوص آینده نامعلوم حل کند و از آنجا که اطمینان و ایقان نسبی به نااطمینانی و عدم ایقان مرجح است، به نظر می‌رسد درخواست برای پیش‌بینی آینده همواره جزو ترجیحات اصلی آدمیان باقی بماند و بسیار بعید است که این مطالبه از میان انسان‌ها رخت بریندد.

از سویی دیگر، در جهان صنعتی معاصر با توجه به توفیقات خارق‌العاده علوم تجربی جدید به تدریج این باور عمومی به وجود آمد که دانشمندان و متخصصان علوم جدید قادرند برای هر چیزی - حتی، پیش‌بینی آینده - راه‌حلی بیابند و بدین ترتیب، آنان توانستند از حیث فکری بر جوامع جدید تسلط و تفوق یابند. واقعیت آن است که در جوامع امروزی، دانشمندان و متخصصان علوم جدید (اعم از علوم طبیعی و اجتماعی) افراد خبره‌ای محسوب می‌شوند که همواره باید در امور خطیر نظر آنها را جویا شد و اغلب هم بی‌چون و چرا، نظر آنها را پذیرفت (اکاشا، 1387: 164). خلاصه آن که، دانشمندان و

متخصصان علوم جدید در جوامع نوین توانستند با حذف شامان‌ها، جادوگران، و سایر رقیبانی که در قدیم از لحاظ فکری شأن والایی در جامعه داشتند از جایگاه رفیعی برخوردار شده و حرمت بسیار زیادی پیدا نمایند<sup>1</sup>. به‌عنوان یکی از نتایج این جابجایی منزلتی، اشتیاق و مطالبه دیرینه انسان‌ها در خصوص پیش‌بینی آینده، متوجه دانشمندان علوم جدید دانشگاهی نیز گردید<sup>2</sup>.

افزون بر این، در عصر جدید بتدریج این ایده در میان دانشمندان رواج پیدا نمود که هدف اصلی علوم تجربی نوین، به ویژه علوم اجتماعی، پیش‌بینی تحولات آتی امور است و میزان پیشرفت و بلوغ این علوم را می‌توان از روی انجام و عرضه چنین پیش‌بینی‌هایی ارزیابی نمود (ر. ک. به: راین، 1367: فصل نهم). لذا، رفته‌رفته در عصر جدید، دانشمندان علوم اجتماعی بودن<sup>3</sup> برای بسیاری از مردم به معنای دارا بودن ترکیبی توأمان از خصایص

1. برای مثال، هنری مندراس جامعه‌شناس مشهور فرانسوی تصریح دارد که اکنون همه خیال می‌کنند که «جامعه‌شناس» جادوگر زمان ما و حلال همه مشکلات است.... امروزه جامعه‌شناسان در مقام مشاور مانند منجمان دربار حکمرانان گذشته‌اند که با نظاره به حرکات ستارگان، دستورالعمل فرمانروایان را تعیین می‌کردند (1369: 62 و 66).

2. تأسیس رشته‌هایی مثل «آینده‌پژوهی» (Futures Study) در دانشگاه‌های سراسر دنیا را شاید بتوان تا حدود زیادی پاسخ مستقیم و سازمان‌یافته نظام دانشگاهی و اردوگاه علم جدید به یک چنین مطالبه‌ای محسوب نمود. در همین راستا، اتزیونی - هالوی (1378) تصریح می‌کند که بخش مهمی از نخبگان علمی در جوامع غربی عمیقاً خود را درگیر پیش‌بینی آینده کردند، تا جایی که در دهه 1960 میلادی ارائه پیش‌بینی‌های بلندمدت اجتماعی و سیاسی شوقی همه‌گیر شده بود. هم‌چنین، موسسه‌های آینده‌شناسی در تمامی جوامع صنعتی جهان افزایش یافت و سیلی از کتب و مجموعه‌های حاوی مقاله‌های سمپوزیوم‌ها با عناوینی نظیر «سال 2000»، «بشریت 2000»، «جهان در سال 1984»، «زندگی در قرن بیست و یکم»، «شوکت آینده»، «جامعه‌شناسی آینده» و حتی «آینده به عنوان رشته‌ای دانشگاهی» به راه افتاد (ص 74).

3. بنا به استدلال اتزیونی - هالوی (1378) عالمان و متخصصان علوم اجتماعی جدید گرفتار وضعیتی شده‌اند که به لحاظ ساختاری تناقض‌آمیز است. معاش ایشان، همانند اعتبارشان، به ارج نهادن دیگران به تلاش‌های آنان و تا حد قابل ملاحظه‌ای به سرمایه‌گذاری عمومی متکی است. برای تحصیل این منابع مالی، عالمان و متخصصان علوم اجتماعی جدید باید عموم را متقاعد سازند که دانش آنان صرفاً واجد نفع درونی برای خود آنان نیست، بلکه دارای فواید عملی برای جامعه است. برای اکتساب چنین منابعی، آنان تحت فشار قرار دارند تا عملاً گونه‌ای از دانش

یک کاهن/کشیش عالی‌مقام و پیشگو شد که معنای ضمنی‌اش، داشتن شاه‌کلیدی برای خزانة اسرار آینده و پیش‌بینی بود (اتزیونی - هالوی، 1378: 80).

باری، اگر «پیش‌بینی» یکی از اهداف اولیه و مطالبات بزرگ در علوم اجتماعی بوده باشد، شاید هیچ موضوعی مثل «انقلاب» برای دانشمندان و دانش‌پژوهان این علوم - و هم چنین، حاکمان سیاسی و سیاست‌مداران، ژورنالیست‌ها و حتی مردم - جهت پیش‌بینی، جالب توجه و مهم نباشد. پیش‌بینی موفق در خصوص وقوع انقلاب می‌تواند تا حدود زیادی نااطمینانی در خصوص آینده دولت‌ها را حل کند و احتمال این که بتوان جان‌گروه بزرگی از افراد را نجات داد که درگیر خشونت‌های انقلابی خواهند شد، افزایش دهد. هم چنین، چون انقلاب‌ها معمولاً موجب قربانی شدن بسیاری از صاحب‌منصبان حکومتی و مدافعان آنها به همراه جمعیتی از مخالفان حکومتی می‌گردد، قربانیان بالقوه آنها نیز به شدت علاقه‌مند به پیش‌بینی‌های دقیق و صحیح این‌گونه وقایع‌اند.

نکته دیگر آن است که «پیش‌بینی» از ابتدا یک دلیل کسب اعتبار و مشروعیت برای رشته‌های مختلف علوم اجتماعی بوده است. به عنوان نمونه، یک دلیل اساسی و منطقی برای رشته جامعه‌شناسی از بدو تکوین آن، دستیابی به شناخت پیش‌بینی‌کننده بوده است (هچتر، 1995: 1520). راندل کالینز نیز تصریح می‌نماید که توانایی جامعه‌شناسی در ساخت پیش‌بینی‌های معتبر یکی از علائم بلوغ این رشته است (1995: 1588). در حقیقت، از قدیم، عدم پیش‌بینی انقلاب‌ها را دال بر نابالغی علم جامعه‌شناسی در مقابل علوم طبیعی محسوب نموده بودند. در مقام اثبات مدعای مذکور معمولاً از علم نجوم مثال آورده می‌شد که می‌تواند خسوف و کسوف خورشید را در چند سال آینده به دقت پیش‌بینی کند، در صورتی که علم جامعه‌شناسی نمی‌تواند یک انقلاب محتمل را اندکی قبل از آغاز انفجار انقلابی پیش‌بینی نماید (سولک، 2009: 523). هم‌چنین، گلدستون مطرح می‌نماید که هدایت جامعه‌شناسان به سمت دور شدن از هدف پیش‌بینی برای پیشرفت این علم زیان

---

پیش‌بینی‌کننده را خلق کنند که واجد کاربردهای عملی است. اما هر چه آنان پیش‌بینی‌های بیشتری ارائه دهند، احتمال ناکامی‌شان، بیشتر و اعتبارشان کمتر می‌شود.

بخش بوده است و جامعه‌شناسان به منظور رشد علم جامعه‌شناسی بایستی توجه بیشتری در خصوص تلاش برای پیش‌بینی به خرج دهند (2008: 63).

البته، ساخت پیش‌بینی‌های معتبر علمی - در مقابل پیشگویی‌های غیرعلمی<sup>1</sup> و حدس‌های عادی - از طریق ساخت تئوری‌های علمی امکان‌پذیر است؛ به همین دلیل، «پیش‌بینی» همواره یکی از کارکردهای اصلی «تئوری» محسوب شده است (رفیع‌پور، 1367: 124؛ هومن، 1373: 9 و 13؛ ترنر، 1373: 13؛ شومیکر و همکاران، 1387: 204؛ نیومن، 2000: 51؛ آلدریج، 2004: 850). مع‌هذا، مسئله معمایی در خصوص پدیده انقلاب آن است که گرچه این حوزه مضمونی از حوزه‌های پرتئوری در علوم اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شود، ولی این تئوری‌ها که کارآیی‌شان را در توضیح بسیاری از انقلاب‌های رخ داده در جهان نشان داده‌اند، در عمل هرگز نتوانسته‌اند برای دانشمندان و متخصصان حوزه انقلاب چندان موفقیتی در پیش‌بینی انقلاب‌های آتی به بار آورند. واقعیت آن است که انقلاب‌ها همواره پس از وقوع و رخدادشان برای اندیشمندان و تئوری‌پردازان علوم اجتماعی و سیاسی، «مسئله» و «حیرت» آفرینند؛ و «تاریخ» گواهی می‌دهد که هیچ انقلاب بزرگی به طور دقیق توسط دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی پیش‌بینی نشده است. از این رو، اگر گفته شود وقوع هر انقلاب جدید، دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی را - علی‌رغم این مدعا که پیش‌بینی نیز جزئی از وظایف علمی آنان است - مثل سایرین متعجب و متحیر ساخته، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است. ولی، واقعاً چرا انقلاب‌ها حتی برای دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی که در حوزه مضمونی انقلاب متخصص بوده‌اند این قدر تعجب‌برانگیز و غافلگیرکننده بوده است؟ آیا این مسئله ناشی از ضعف این گروه از دانشمندان و متخصصان بوده که نتوانسته‌اند مطابق انتظار به وعده‌هایشان در خصوص پیش‌بینی عمل کنند، یا این که آنها اساساً انتظارات غیرواقع‌بینانه‌ای داشته‌اند که فرض نموده‌اند پدیده‌هایی مثل انقلاب حقیقتاً پیش‌بینی‌پذیرند؟

البته، قبل از آن که به معمای مزبور و مسئله مندرج در این پرسش پردازیم، لازم است آن را بخوبی مستند نموده و شواهدی برای اثبات مدعای مذکور مبنی بر وجود خصیصه

1. برای آگاهی از تمایز میان پیش‌بینی علمی با پیشگویی غیرعلمی ر. ک. به: روشه، 1366: 35-32.

نسبتاً عام تعجب‌برانگیزی و غافلگیرکنندگی انقلاب‌ها ارائه کنیم. بررسی منظم انقلاب‌ها بر اساس سیر زمانی وقوع‌شان اقتضاء می‌کند که ابتدا از انقلاب کبیر فرانسه آغاز نماییم که سرآغاز عصر نوین محسوب شده است.

شواهد تاریخی مربوط به انقلاب فرانسه (1789 میلادی) این حقیقت را آشکار می‌سازد که وقوع انقلاب مزبور موجب شگفت‌زدگی قربانیان، ناظران و حتی شورشگران یا کنشگرانی شده است که آن را به ارمغان آوردند. در این راستا، دانش‌پژوه مبرز انقلاب فرانسه، یعنی الکسی دو توکویل، گزارش نمود که در آستانه وقوع این انقلاب، لویی شانزدهم (شاه فرانسه) به فکرش خطور نمی‌کرد که یک طغیان توده‌ای خشونت‌بار در آن دوره به وقوع بپیوندد چه رسد به این که وی تاج و تخت و حتی سرش را بر اساس آن از دست دهد. روشنفکرانی که منتقد وضع موجود فرانسه بودند و بعدها به تحلیل علل این انقلاب پرداختند نیز حتی خواب انقلاب را نمی‌دیدند و اساساً از درک ایده انقلاب عاجز بودند (کوران، 1997: 276). توکویل در جلد دوم آثارش تصریح نموده است که انقلاب فرانسه، دنیا را غافلگیر کرد (سیدنتاپ، 1374: 179). خلاصه آن که، در سال‌ها و ماه‌های منتهی به جولای 1789 میلادی برای هیچ‌کس - چه در فرانسه یا هر جای دیگر - حوادث مهم بعدی که منجر به انقلاب فرانسه شد قابل پیش‌بینی به نظر نرسیده بود.

بعد از انقلاب فرانسه به انقلاب 1917 روسیه می‌رسیم که اولین رژیم مارکسیستی را در تاریخ بشر به وجود آورد. چند هفته قبل از انقلاب روسیه (فوریه 1917) رهبر بنیانگذار آن یعنی لنین، در جمع مستمعین خویش در سوئیس اظهار نمود که مرد سالخورده‌ای مثل وی زنده نخواهد بود تا انفجار عظیم یا قیام بزرگ مردم روسیه را ببیند (شاپیرو، 1984: 19). این واقعیت هم آشکار است که لنین تا قبل از آن که به قدرت برسد، تأمل اندکی در خصوص ویژگی‌های یک اقتصاد واقعی سوسیالیستی داشت. هم‌چنین، بلشویک‌ها و منشویک‌های مبارز که در خیابان پترزبورگ مستقر شده بودند، همانند دیپلمات‌های خارجی، اساساً انتظار سقوط تزار را نداشتند (شاپیرو، 1984: 39). به عنوان مثال، فقط سه روز مانده به سقوط تزار در روسیه، سفیر بریتانیا در تلگرافی به لندن نوشت: «برخی بی‌نظمی‌ها امروز رخ داد که چیز مهم و جدی‌ای نبود» (چمبرلین، 1935: 76). خود تزار و خانواده‌اش نیز درک نمودند که چه چیزی در حال وقوع است. دو روز قبل از پایان رژیم

روسیه، تزار در خصوص اعتصاب عمومی در پایتخت گفت: «این، نهضت ولگردان و اوباشان است. افراد جوانی که داد و فریاد راه انداخته‌اند که نان ندارند، همراه با کارگرانی که سایرین را از کار کردن باز می‌دارند فقط می‌خواهند بلبشویی ایجاد کنند. اگر هوا خیلی سرد شود همه آنها به خانه‌هایشان برمی‌گردند. در هر حال، همه این‌ها خواهد گذشت و اوضاع آرام خواهد شد» (چمبرلین، 1935: 73).

انقلاب ایران در سال 1979 میلادی نیز مؤید تجربی دیگری ارائه می‌دهد که از دو انقلاب پیش گفته برای علوم اجتماعی و سیاسی مهم‌تر بود. دلیل آن، این است که برخلاف سال‌های مربوط به انقلاب 1789 فرانسه و انقلاب 1917 روسیه، در زمان وقوع انقلاب ایران دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی واجد تئوری‌ها و تبیین‌های متعددی در خصوص انقلاب‌ها بودند. ولی، با وجود تعداد نسبتاً زیاد تئوری و مدل‌های نظری برای تبیین انقلاب‌ها، کلیه نظریه‌پردازان و محققان حوزه انقلاب در این نکته اتفاق نظر داشته‌اند که وقوع جنبش انقلابی در اواخر دهه 1970 میلادی در ایران، تقریباً همه ناظران را از ژورنالیست‌ها و دیپلمات‌ها گرفته تا اندیشمندان ایرانی و نظریه‌پردازان تغییرات اجتماعی جهان سوم را به تحیر افکند (فوران، 1375: 186).<sup>1</sup> به عنوان مثال، تظاهرات مردمی که در نهایت موجب خروج شاه از ایران شد در حال رشد و گسترش روزافزون بود ولی سازمان اطلاعات آمریکا (سیا) آنها را اختلالات ناچیز و بی‌اهمیتی در نظر گرفت که حکومت شاه به سادگی می‌تواند سرکوب‌شان کند.<sup>2</sup> البته، سایر سازمان‌های اطلاعاتی بزرگ دنیا نیز

1. ایده اصلی کورزمن در کتاب «انقلاب غیرقابل‌تصور در ایران» (2004) بر تحلیل این موضوع ابتناء داشت که انقلاب ایران برای همه غیرمنتظره بود.

2. سازمان سیا در اوت 1977 (مرداد 1356) یک گزارش تحقیقی شصت صفحه‌ای تهیه کرد که در آن، این جمله ذکر شده بود: «شاه تا دهه 1980 نیز شریک فعالی در حیات ایران خواهد بود.» و «در شیوه سیاسی ایران در آینده نزدیک، تغییر رادیکال مهمی انجام نخواهد شد». آژانس ضداطلاعاتی دفاعی در 28 سپتامبر 1978 (7 مهر 1357) گزارش داد که «شاه در ده سال بعدی به طور فعال در رأس قدرت باقی خواهد ماند». کارتر نیز مرتباً این ارزیابی خوش‌بینانه را تکرار می‌کرد. وی در 28 اکتبر 1978 (7 آبان 1357) گفت: «ما با ایران دوستی تاریخی داریم، به نظر من آنها یک نیروی باثبات بزرگ در آن بخش از جهان هستند». و در 30 نوامبر 1978 (9 آذر 1357) گفت: «ما اطمینان داریم شاه ثبات را در ایران حفظ می‌کند، روند دموکراتیزه‌سازی را ادامه می‌دهد و تغییرات ترقی‌خواهانه را

ارزیابی‌شان این بود که شاه این بحران را پشت‌سر خواهد گذاشت، حتی اگر تظاهرات اعتراضی مردم با سرعت زیادی رشد کرده باشد. به همین دلیل بود که کلیه قدرت‌های بزرگ دنیا تقریباً تا انتها از شاه ایران حمایت کردند (هویدا، 1374: 12؛ زونیس، 1983: 602).

در همین راستا، سرشناس‌ترین مورخ خارجی انقلاب ایران (یعنی، نیکی کدی) تصریح می‌کند که علی‌رغم مدعاهای بازاندیشانه و پس‌ازوقوع، هیچ‌کس هر چقدر هم که از وضعیت ایران مطلع و متخصص بود، نتوانست انقلاب ایران را قبل از وقوعش پیش‌بینی کند (کدی، 1995: 5). وی هم‌چنین تصریح می‌کند که هیچ دانشمند و محققى به ذهنش خطور نکرده بود که چیزی شبیه به یک انقلاب در ایران سال‌های 79-1978 میلادی رخ دهد و این مطلب عمومیت دارد چه برای دانش‌پژوهان علوم سیاسی که با صاحب‌منصبان حکومت شاه و مخالفان این رژیم مصاحبه نموده، اقتصاددانانی که در خصوص مشکلات جدی اقتصاد ایران مطلب نوشته، و انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و مورخان که هم به مشاهده و هم به گوش دادن حرف‌های اکثر طبقات مردم، اعم از شهری و روستایی، و هم چنین روحانیون پرداخته بودند (کدی، 1995: 3). کوران (1997) بر فهرست کدی، یک گروه دیگر را اضافه نمود و آن عبارت از دانش‌پژوهانی بود که با مخالفان مذهبی شاه در ایران نیز همدلی و همراهی داشتند. وی می‌نویسد: «حامد الگار، استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه برکلی، از مدت‌ها قبل دریافته بود که روحانیت شیعه تهدیدی علیه حکومت شاه است. با وجود این، در همان موقعی که قیام مردم ایران برای سرنگونی شاه در جریان بود وی نتوانست پیش‌بینی نماید که چه چیزی در حال وقوع است.» (کوران، 1997: 278)

در ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران ادامه خواهد داد ... ما به شاه اعتماد داریم». کارتر در 12 دسامبر همان سال (21 آذر 1357) گفت: «من کاملاً پیش‌بینی می‌کنم که شاه، قدرت در ایران را حفظ خواهد کرد و مشکلات فعلی نیز حل می‌شوند». بعدها، کارتر در یک کنفرانس مطبوعاتی در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران که پرسید: رئیس‌جمهوری که دو ماه قبل اعلام کرده شاه، قدرت را حفظ می‌کند چگونه می‌توانسته تا این اندازه اشتباه کرده باشد؟ پاسخ داد: «تا جایی که من اطلاع دارم، هیچ‌کس این تغییر سریع جریانات در ایران را پیش‌بینی نکرده است» (بیل، 1371: 413).



به همین قیاس، یکی از میرزترین تئوری پردازان ساختارگرای انقلاب، یعنی تدا اسکاکپول، در پاسخ به منتقدان در خصوص عدم توانایی اش در پیش بینی انقلاب ایران تصدیق و تصریح نمود که: «انقلاب ایران، موردی از انقلاب اجتماعی بود که غیرقابل انتظار و حیرت انگیز برای کلیه تئوری پردازان انقلاب بود. واقعیت این است که شما نمی توانید حتی یک تئوری پرداز را در هر مکتب و مرامی پیدا کنید که وقوع انقلاب ایران را پیش بینی کرده باشد.» (اسکاکپول، 1986: 192)

البته، باید خاطر نشان ساخت که انقلاب اسلامی ایران (1979 میلادی) به دلیل ناسازگاری با نظریه های اصلی انقلاب، موجب بسط و دگرگونی فوق العاده ای در تبیین ها و تئوری های انقلاب گردید.<sup>1</sup> ولی با وجود همه پیشرفت های به وجود آمده در مدل ها و تئوری های انقلاب، وقایع انقلابی مربوط به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب های سال 1989 اروپای شرقی مجدداً همه مردم، از جمله دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی را متحیر و شگفت زده نمود تا جایی که دو برنامه متوالی در سال های 1992 و 1993 کمیته های انجمن جامعه شناسی آمریکا به پانل های موضوعی برای توضیح این مسئله اختصاص داده شد که چرا وقایع سال 1989 در بلوک شرق برای دانشمندان و محققان علوم اجتماعی این قدر تعجب برانگیز و غافلگیرکننده بود. پرسش اصلی و محوری برای دانشمندان علوم اجتماعی شرکت کننده در پانل ها این بود که آیا وقایعی همانند وقایع رخ داده در سال 1989 میلادی می بایست پیش بینی می شدند یا اساساً پیش بینی پذیر بوده اند؟ (هچتر، 1995: 1521). در هر صورت، این حقیقتی انکارناپذیر بود که هیچ کس انتظار نداشت کمونیسم به این سرعت و بدون هرگونه خونریزی در سراسر اروپای شرقی قبل از پایان دهه 1980 میلادی فروپاشد. در این رابطه، پرزورسکی که دانشمندی نئومارکسیست است می نویسد: «این خزان مردمی رژیم های کمونیستی یک شکست ملال انگیز برای علوم اجتماعی نیز بود. هرگونه تبیین واپسگرایانه از سقوط کمونیسم نه تنها باید توضیحاتی در

1. برای آگاهی از آثار شگرف رخداد انقلاب اسلامی ایران در نظریه های علمی انقلاب و جنبش های اجتماعی ر. ک. به: پناهی، 1387؛ خرمشاد و همکاران، 1390.

خصوص این تحول تاریخی ارائه دهد، بلکه همچنین باید مفروضات نظری را که مانع ما شد تا بتوانیم این تحولات را پیش‌بینی کنیم، مشخص نماید.» (لیست و بنسی 1994: 169) تیمور کوران، شگفت‌زدگی و حیرت جهانیان از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب‌های سال 1989 اروپای شرقی را در چهار دسته از افراد گروه‌بندی نمود (1995: 30-1529):

1) «ناظران خارجی» که شامل ژورنالیست‌ها، دیپلمات‌ها، دولتمردان، آینده‌شناسان، و کارشناسان خارجی می‌شدند. در میان گروه کارشناسان خارجی، متخصصان نامدار اروپای شرقی نیز شگفت‌زده و متحیر شدند، همان‌طور که دانشمندان علوم اجتماعی که تئوری‌های مشهوری از تحولات اجتماعی و انقلاب را با توان و قدرت پیش‌بینی بالایی به وجود آورده بودند، شگفت‌زده و متحیر شدند.

2) «مردم اروپای شرقی». تعداد متناهی از گزارش‌ها وجود دارند مبنی بر این که خود مردم اروپای شرقی از فروپاشی ناگهانی رژیم‌های کمونیستی‌شان گیج و مبهوت شده‌اند. برخی شواهد سیستماتیک که بر صحت این مدعا دلالت دارد منبعث از پیمایشی است که چهار ماه پس از فرو ریختن دیوار برلین در آلمان شرقی انجام گرفت. در مارس 1990 میلادی محققان موسسه آلنس‌باخ آلمان<sup>1</sup> از مجموعه‌ای وسیع از نمونه‌های پاسخگویان آلمان شرقی پرسیدند که «آیا یک سال پیش، شما انتظار یک چنین انقلابی را داشتید؟». فقط 5 درصد افراد اظهار کردند که «بله» و 18 درصد پاسخ دادند که «بله، ولی نه به این سرعت» و حدود 76 درصد تصدیق نمودند که کلاً متعجب و حیرت‌زده شده‌اند. این یافته‌ها، باید مهم‌تر و گویاتر در نظر گرفته شوند وقتی به چیزی وقوف داشته باشیم که توسط روانشناسان اجتماعی به عنوان «مغالطه من می‌دانستم که اتفاق می‌افتد»<sup>2</sup> نامیده شده

---

1. Germany's Allensbach Institute

2. I knew it would happen Fallacy

است؛ یعنی گرایشی در انسان‌ها که در وجود علم و آگاهی پیشینی خویش مبالغه می‌کنند (فیش هوف و بیث، 1975).<sup>1</sup>

دو گروه بعدی از متحیران و شگفت‌زدگان که کوران نام برده است افرادی بودند که از سقوط رژیم‌های کمونیستی در کشورهایشان خیلی چیزها را از دست می‌دادند (بازندگان) یا بدست می‌آوردند (برندگان).

3) در طرف بازندگان، می‌توان از تحیر و شگفت‌زدگی متصدیان و صاحب‌منصبان رژیم‌های کمونیستی نام برد. نمی‌توان انکار نمود که حتی بدون یاری و مساعدت نظامی شوروی، احزاب کمونیستی حاکم در کشورهای اروپای شرقی واجد ابزارهای کافی برای سرکوب مخالفان در مرحله آغازین جنبش و ممانعت از گسترش آن بودند. اگر آنها به مخالفین اجازه دادند که بسرعت گسترش یابند یک دلیلش آن بود که نتوانستند تشخیص دهند که سرعت وقایع و رخدادها می‌تواند جنبش را از کنترل‌شان خارج سازد. به عنوان مثال، حتی بعد از آن که چندین رژیم اروپای شرقی از هم فروپاشیده بود رئیس‌جمهور وقت رومانی (نیکلای چائوشسکو) در سفر رسمی خود به ایران اظهار نمود که حمایت‌های داخلی از وی بسیار استوار و مستحکم است، تا جایی که براحتی می‌تواند هرگونه تلاش برای ایجاد ناآرامی را در رومانی مهار نماید.

1. کوران (1995:1529) در این خصوص می‌نویسد: «در آزمایش‌های انجام گرفته توسط روان‌شناسان اجتماعی، مغالطه «من می‌دانستم که اتفاق می‌افتد» در طول زمان بدتر می‌شد. یعنی، هر چه زمان بیشتری از وقوع رخدادی می‌گذشت، تعداد بیشتری از آزمودنی‌ها گزارش می‌کردند که آن را پیش‌بینی کرده بودند. لذا، فرد باید انتظار داشته باشد که مردم آلمان شرقی هر چه زمان بگذرد کمتر اظهار نظر نمایند که از وقوع این حوادث انفجاری متحیر و شگفت‌زده شده‌اند. وقتی یک سال بعد یعنی در مارس 1991 و 16 ماه بعد از فروپاشی کمونیسم اروپای شرقی از آنها پرسیده شد که «آیا دو سال پیش، شما انتظار یک چنین انقلاب آرامی را داشتید؟» 7 درصد پاسخ «بله» و 33 درصد پاسخ «بله، ولی نه به این سرعت» ارائه دادند و پاسخگویانی که اظهار نموده بودند که کلاً متعجب و شگفت‌زده شده‌اند به 54 درصد تقلیل یافت (آرشیو آلسنخ‌باخ، پیمایش 5049). با وجود این، هنگامی که در مارس 1993 از نمونه‌ای پرسیده شد که «آیا چهار سال پیش انتظار یک چنین انقلاب آرامی را داشتید؟» دو پاسخ اولی به ترتیب به 4 درصد و 23 درصد برگشت و سهم کسانی که کلاً متعجب و شگفت‌زده شده بودند به 70 درصد افزایش یافت (آرشیو آلسنخ‌باخ، پیمایش 5078)».

4) در طرف برندگان، متعجب‌شدگان عبارت بودند از مخالفان رژیم‌های کمونیستی اروپای شرقی. این دسته، یعنی مخالفانی که از ضعف و آسیب‌پذیری رژیم‌های سیاسی‌شان شناخت و اطلاع داشتند و با این وجود، از وقوع این تحولات انقلابی دچار حیرت و شگفتی شدند معنادارترین گروه هستند. برای مثال، در اواخر دهه 1970 میلادی نویسنده اهل چکسلواکی بنام واسلاو هاول<sup>1</sup> مقاله‌ای با عنوان «قدرت بی‌قدرتان»<sup>2</sup> (1979) نوشت و در آن استدلال نمود که کمونیسم، هم‌چون خانه‌ای پوشالی روزگاری فرو خواهد ریخت؛ چون این نوع رژیم با دروغ‌گویی گسترده و وسیعی حفظ شده و تداوم یافته است. مع‌الوصف، هنگامی که نشانه‌ها و علائم مربوط به سقوط رژیم‌های اروپای شرقی شروع به آشکار شدن گردید (یعنی، هنگامی که گورباچف تصریح نمود که دکترین برژنف مرده است)، حتی مشاهده‌گر تیزبینی مثل هاول نیز آنها را به عنوان علائم بی‌اهمیت تلقی نمود. هاول در چندین موضع‌گیری قبل از حوادث اواخر دهه 1989 میلادی به مخاطبانش توصیه نمود که در خصوص سقوط این رژیم‌ها دست از رویاپردازی و خیالبافی بردارند (کوران، 1995: 30-1529).

باری، شوک ناشی از فروپاشی ناگهانی کمونیسم در شوروی و کشورهای مختلف اروپای شرقی باعث گردید که مجدداً دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی به خاطر ناتوانی‌شان در پیش‌بینی این وقایع مورد شمتت قرار گیرند و مجبور شوند از زور خجالت سرشان را پایین اندازند (هچتر، 1995: 1523). به قول یکی از صاحب‌نظران: «گرچه پیش‌بینی در علوم اجتماعی همیشه پرمخاطره و با ریسک همراه بوده است، ولی عدم آمادگی دانش‌پژوهان علوم اجتماعی و سیاسی برای موج تحولات انقلابی در اروپای شرقی خصوصاً با توجه به مجموعه وسیعی از تحقیقات و تئوری‌پردازی‌هایی که از دهه شصت میلادی تاکنون در اروپای غربی و ایالات متحده تولید شده بود، واقعاً حیرت‌آور و موجب شگفتی بوده است.» (تارو، 1991: 12)

1. Vaclav Havel

2. The Power of the Powerless

مع الوصف، حوادث مربوط به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب‌های اروپای شرقی به همراه انقلاب‌های یک دهه قبل در ایران، نیکاراگونه و فیلیپین دامنه تجربی پدیده انقلاب را به طرز شگرفی گسترش داد و موجب جرح و تعدیل مجدد تئوری‌های انقلاب و ایجاد بینش‌ها و رویکردهای نوین در جهت درک پدیده انقلاب و ارائه مدل‌های تبیینی متعدد توسط دانشمندان و متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی شد؛ تا جایی که برخی انقلاب‌پژوهان برای ساده کردن و قابل فهم کردن این مجموعه وسیع از تئوری‌های انقلاب، آنها را در چهار نسل متمایز طبقه‌بندی نمودند (ن. ک. به: فوران، 1993؛ گلدستون، 2001). با این همه، باز هم روند رخدادهای واقعی در جهان، سرسازگاری با دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی نداشت و با وجود همه این پیشرفت‌ها در مطالعات و تئوری‌پردازی انقلاب، مجدداً انقلاب‌های عربی در سال 2011 میلادی که منجر به سرنگونی حکومت‌های دیکتاتوری در کشورهای تونس، مصر و لیبی گردید همه افراد، از جمله دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی را شگفت‌زده و متحیر نمود. در این راستا، یکی از دانش‌پژوهان مبرز انقلاب و جنبش‌های اجتماعی تصریح می‌نماید: «تا جایی که من می‌دانم هیچ دانشمند علوم اجتماعی یا تحلیلگر سیاسی، چه در غرب چه در خود جهان عرب، ادعا نکرده است که این انقلاب‌ها قبلاً پیش‌بینی شده بودند. حتی هیچ‌یک از سازمان‌های اطلاعاتی غربی یا عربی نیز آنها را پیش‌بینی نکرده بود. در حقیقت، بسیاری از مردمی که در این ناآرامی‌ها مشارکت داشته‌اند مشتمل بر فعالان سیاسی با سابقه نیز به نظر نمی‌رسد که این انقلاب‌ها را پیش‌بینی کرده بودند. حقیقتاً همه، شگفت‌زده و متحیر شدند.» (گودوین، 2011: 452)

این ناکامی در پیش‌بینی انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی در جهان عرب، موسوم به بهار عربی، به همراه تحیر و بهت مجدد دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی از اهمیت و برجستگی بیشتری برخوردار می‌شود وقتی به این نکته واقف شویم که برخی از صاحب‌نظران این حوزه در دهه 1990 میلادی و پس از انقلاب‌های اروپای شرقی ضمن ارائه استدلال‌هایی، مدعی شدند که با پیشرفت‌های صورت پذیرفته در تئوری‌های انقلاب و با اکتشاف نظم‌های فرآیندی بدست آمده از مجموعه داده‌های جهانی مربوط به اکثر قریب به اتفاق کشورهایایی که در گذشته دچار بی‌ثباتی سیاسی شده بودند، می‌توانند

حداقل، علائم هشداردهنده این وقایع انقلابی را قبل از وقوع‌شان، کشف و در حقیقت، احتمال وقوع انقلاب را پیش‌بینی کنند (ن. ک. به: کالینز، 1995؛ گلدستون، 1995). در واقع، این گروه معتقد بودند که با داشتن داده‌های مناسب و وقوف کافی به آخرین مدل‌های ترکیبی و فرآیندی برای تبیین انقلاب در علوم اجتماعی کاملاً امکان‌پذیر است که علائم اولیه هشداردهنده شورش‌ها و ناآرامی‌های سیاسی قریب‌الوقوع را کشف و دیگران را نسبت به آنها آگاه نمود. سردمدار اصلی این گروه را می‌توان «جک گلدستون» دانست. وی بر اساس تحلیل تحولات انقلابی سال‌های 91-1989 میلادی در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی مدعی شد اگر کارشناسان و متخصصان منطقه‌ای، پیشرفت‌های اخیر در تئوری انقلاب را از متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی - سیاسی فرا می‌گرفتند می‌توانستند انقلاب‌های به‌وقوع پیوسته در اروپای شرقی را پیش‌بینی کنند و مانع از تحیر و بُهت ناظران شوند (گلدستون، 1995: 42). در همین راستا، وی تصریح می‌کند کاملاً امکان‌پذیر است که انقلاب‌های در شرف وقوع را در یک دامنه زمانی یک یا دو ساله پیش‌بینی نماییم، و کاری که عالمان علوم اجتماعی و سیاسی باید برای پیش‌بینی انقلاب انجام دهند آن است که براساس تعدادی از شاخص‌های عینی سنجش‌پذیر، دولت‌هایی را که به سرعت به سمت سقوط و زوال در حال حرکت هستند، تعیین و مشخص نمایند (گلدستون، 1995: 41). بر این اساس و با توجه به اهمیت پیش‌بینی انقلاب و کشمکش‌های سیاسی در کشورهای مختلف جهان برای آمریکا، پروژه «دولت‌های در حال زوال»<sup>1</sup> با بودجه دولت آمریکا به سرپرستی جک گلدستون و تدرابرت گار همراه با یک‌دوجین از دانش‌پژوهان صاحب‌نام آمریکا در حوزه انقلاب و کشمکش سیاسی از سال 1995 میلادی آغاز به کار کرد که پس از پنج سال گزارش تفصیلی آن مبتنی بر داده‌های بین‌کشوری از سال 1955 تا 1999 میلادی منتشر گردید. در گزارش مذکور تصریح شده که هدف این پروژه پژوهشی آن بوده است که به سیاست‌مداران کمک کند تا کشورهای در معرض سقوط دولت‌ها یا رژیم‌هایی که در مخاطره بی‌ثباتی سیاسی بالا هستند را پیش‌بینی نموده و از این طریق سیاست‌مداران آمریکا بتوانند نسبت به آن واکنشی به‌موقع انجام دهند

---

1. Failed States

(گلدستون، گار و همکاران، 2000: مقدمه). بعدها و در ادامه همان پروژه، گروهی از متفکران آمریکایی با عنوان «صندوق صلح»<sup>1</sup> با همکاری مجله «سیاست خارجی»<sup>2</sup> به طور سالیانه «شاخص دولت‌های در حال زوال»<sup>3</sup> را منتشر نمودند. این شاخص که در سال 2011 میلادی تعداد 177 کشور جهان را تحت پوشش قرار داده، ترکیبی است از مجموعه زیادی از معرف‌های جمعیتی، اقتصادی، سیاسی، و نظامی که تئوری‌ها و داده‌های چند دهه قبل کشورها نشان داده‌اند که دولت‌های ضعیف و در حال زوال را آشکار می‌سازند. از این رو، در گزارش مربوطه تصریح شده است که شاخص مزبور «علائم و هشدارهای اولیه کشمکش سیاسی را به سیاست‌مداران و عموم مردم» ارائه می‌دهد (صندوق صلح، 2011: 8).<sup>4</sup> فرض اصلی این شاخص آن است که در کشورهایی که واجد دولت‌های ضعیف و در حال زوال هستند احتمال بیشتری برای رخ دادن کشمکش‌های سیاسی و انقلاب وجود دارد (گودوین، 2011: 452).

حال، سؤال اساسی این است که آیا بر اساس «شاخص دولت‌های در حال زوال» مبتنی بر داده‌های سال 2010 میلادی باید پیش‌بینی می‌شد که در سال 2011 میلادی احتمالاً انقلاب‌هایی در جهان عرب - بویژه تونس، مصر، و لیبی - رخ دهد؟ مسلماً خیر! گزارش سال 2010 میلادی «شاخص دولت‌های در حال زوال» نشان می‌داد که کشورهای سومالی، چاد، سودان، زیمبابوه، کنگو، افغانستان، عراق، جمهوری آفریقای مرکزی، گینه، و پاکستان، به ترتیب، 10 کشوری هستند که بالاترین نمره را از این شاخص کسب کرده‌اند و اگر قرار بود که احتمال وقوع کشمکش‌های حاد سیاسی و انقلاب در سال 2011 میلادی پیش‌بینی شود، کاندیداهای اصلی همانا این کشورها بودند. جالب توجه است که کشور تونس که اولین انقلاب عربی را تجربه نمود<sup>5</sup>، در این شاخص در رتبه 118 قرار گرفته بود

1. Fund for Peace
2. Foreign Policy
3. Failed States Index

4. برای مشاهده این گزارش به لینک زیر مراجعه نمایید:

<http://www.fundforpeace.org/global/library/cr-11-14-fs-failedstatesindex2011-1106q.pdf>.

5. حکومت دیکتاتوری بن‌علی در تونس در ماه ژانویه یعنی ابتدای سال 2011 میلادی سرنگون شد.

و لیبی و مصر نیز به ترتیب در رتبه‌های 111 و 49 (در میان 177 کشور) قرار گرفته بودند. یعنی، دولت‌های تونس و لیبی جزو دولت‌های قوی و موفق از نظر این شاخص قرار داشتند که اصولاً نباید انتظار وقوع شورش و خشونت سیاسی را در این کشورها می‌داشتیم. شایان ذکر است که این گروه از دانشمندان نخبه علوم اجتماعی در حوزه انقلاب و کشمکش‌های سیاسی تنها گروهی نبودند که بر اساس تحلیل داده‌های سری‌زمانی بین‌کشوری می‌خواستند کانون‌های بی‌ثباتی سیاسی را در سطح جهان پیش‌بینی نمایند. در کشورهای پیشرفته غربی، سازمان‌های دیگری نیز با اهداف مشابه یا متفاوت بودند که از طریق دانشمندان مجرب در رشته‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی، هر ساله شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی کشورها را ارائه می‌دادند. مقایسه نتایج چهار شاخص مشهور بی‌ثباتی سیاسی کشورهای جهان در سال 2010 میلادی و مشخص نمودن وضعیت کشورهای عربی انقلاب کرده در سال 2011 میلادی تا حدودی گویای پتانسیل علوم اجتماعی در پیش‌بینی دقیق و صحیح یک چنین حوادثی است. جدول زیر رتبه بی‌ثبات‌ترین کشورها در سال 2010 میلادی را در کنار رتبه کشورهای عربی انقلاب کرده در سال 2011 میلادی بر اساس چهار شاخص متفاوت نمایش می‌دهد.

جدول 1. بی‌ثبات‌ترین کشورها در سال 2010 در کنار رتبه کشورهای عربی انقلاب کرده در سال 2011 میلادی

رتبه کشورهای عربی انقلاب کرده			پنج کشوری که بالاترین بی‌ثباتی سیاسی را دارا بوده‌اند					تعداد کشورها	شاخص‌ها
لیبی	تونس	مصر	رتبه پنجم	رتبه چهارم	رتبه سوم	رتبه دوم	رتبه اول	ی تحت پوشش	
111	118	49	کنگو	زیمبابوه	سودان	چاد	سومالی	177	دولت‌های در حال زوال <sup>1</sup>
137	134	106	سودان	کامبوج	کنگو	چاد	زیمبابوه	165	بی‌ثباتی سیاسی اکونومیست <sup>2</sup>

1. <http://www.fundforpeace.org/global/?q=fsi-grid2010>

2. [http://viewswire.eiu.com/site\\_info.asp?info\\_name=social\\_unrest\\_table&page=noads](http://viewswire.eiu.com/site_info.asp?info_name=social_unrest_table&page=noads)



93	88	41	چاد	افغانستان	کنگو	سودان	سومالی	164	شکندگی دولت <sup>1</sup>
115	87	64	جیبوتی	کنگو	بروندی	نیجر	افغانستان	162	بی ثباتی سیاسی <sup>2</sup>

همان‌طور که از نتایج مندرج در جدول فوق‌الذکر مستفاد می‌شود هر چهار شاخص مذکور، به طور هماهنگ، دلالت بر این حقیقت داشته‌اند که در سال 2011 میلادی اساساً نباید انتظار وقوع شورش خشونت‌بار و انقلاب در کشورهای عربی مصر و تونس و لیبی می‌داشتیم. بر این اساس، و از بخت بد دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی، باز هم انقلاب‌ها در جاهایی رخ دادند که آنان انتظار نداشته‌اند و با همه پیشرفت‌ها در تئوری‌ها و تبیین‌های انقلاب و دسترسی به مجموعه‌های وسیع از داده‌های بین‌کشوری باز هم چیزی که نصیب دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی شد همان حیرت و بهت قدیمی بود.

البته، می‌توان این احتمال را مطرح نمود که دانش‌پژوهان موجود در پس این شاخص‌ها از سنجه‌های نادرست یا داده‌های غیردقیق استفاده کرده باشند. هم‌چنین، این احتمال نیز وجود دارد که انقلاب‌ها عموماً در زمان و مکانی رخ می‌دهند که برخلاف انتظار، دولتی نسبتاً قوی بر جامعه حکم‌فرما است و شرایط عینی جامعه نیز نسبتاً خوب است. ولی یک احتمال تبیینی دیگر نیز وجود دارد که درخور توجه است و آن، این است که شاید انقلاب‌ها یا تحولات عمده سیاسی و اجتماعی اساساً پیش‌بینی‌پذیر نباشند. به عبارت دیگر، شاید برای دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی، یا سایرین، اصولاً امکان‌ناپذیر باشد که پیش‌بینی کنند انقلاب‌ها در کجا و چه وقت رخ خواهند داد؛ و دلیل آن که دانش‌پژوهان مبرز در پس این شاخص‌ها در پیش‌بینی انقلاب‌های (بهار) عربی ناکام ماندند این است که خودشان را موظف به انجام وظیفه‌ای ناممکن کرده بودند.

1. <http://www.systemicpeace.org/SFImatrix2010c.pdf>

2. [http://www.economics.ox.ac.uk/14451/1/exec\\_sum\\_2010.pdf](http://www.economics.ox.ac.uk/14451/1/exec_sum_2010.pdf)

در هر حال، این پرسشی مهم است که چرا انقلاب‌ها همواره موجب تحیر و شگفت‌زدگی همه افراد - اعم از بازیگران کلیدی، ناظران خبره و مطلع منطقه‌ای، و متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی و سیاسی - می‌شوند؟ چرا انقلاب‌هایی که، به تعبیر توکویل، در بازاندیشی و تحلیل پس از وقوع‌شان اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسند، پیش‌بینی‌شان امکان‌ناپذیر شده است؟ (گودوین، 2011: 453) آیا واقعاً چیزی در ماهیت پدیده انقلاب است که مانع از پیش‌بینی‌اش می‌شود؟ در ثانی، اگر پذیرفته شود که انقلاب‌ها از جمله پدیده‌های پیش‌بینی‌ناپذیر در علوم اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شوند چه تبیینی می‌توان برای این پیش‌بینی‌ناپذیری ارائه داد؟ به عبارت دیگر، چرا انقلاب‌ها، تاکنون پیش‌بینی نشده‌اند و پیش‌بینی‌ناپذیر به نظر می‌رسند؟ گرچه در مقام پاسخ به این سؤالات، آراء نظری گوناگونی در علوم اجتماعی و سیاسی مطرح شده است (ر. ک. به: طالبان، 1393)، ولی مقاله حاضر بر تبیین پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها فقط بر اساس تئوری آشوب<sup>1</sup> تأکید نموده است که در علوم اجتماعی ایران، به ویژه در رشته جامعه‌شناسی، تئوری چندان شناخته شده‌ای نیست.

### تئوری آشوب

ادوارد لورنز<sup>2</sup> بنیانگذار تئوری آشوب در کار خویش در خصوص شبیه‌سازی کامپیوتری سیستم‌های آب‌وهوایی در سال 1961 میلادی به طور تصادفی کشف نمود که اگر در معادلات چندگانه شبیه‌سازی، میان‌بر بزنند و به جای شش رقم اعشار فقط سه رقم اعشار بگذارند سیستم آب‌وهوایی به طرز فوق‌العاده‌ای متفاوت شده و به طور چشمگیری از سیستم اولیه‌اش منحرف می‌گردد. اگر این انحراف را به جهان واقعی ترجمه کنیم، معنایش آن بود که یک تفاوت خیلی کوچک اولیه می‌تواند منجر به تفاوت به غایت بزرگ‌تر بعدی شود و غالباً نیز این‌گونه خواهد شد. لورنز، بی‌درنگ به این نتیجه می‌رسد که پیش‌بینی بلندمدت آب و هوا امکان‌ناپذیر است و بعدها نیز اعلام نمود که هرگونه سیستم فیزیکی نامتناوب<sup>3</sup> پیش‌بینی‌ناپذیر خواهد بود. چون در این‌گونه سیستم‌ها، تفاوت‌های

1. Chaos Theory
2. Edward Lorenz
3. Non-Periodical

ناچیز در درونداد می‌تواند به سرعت، تفاوت‌های عظیمی را در برون‌داد به وجود آورد که غیرقابل پیش‌بینی است. پدیده آشوب که عبارت است از وابستگی تحریک‌پذیر روی شرایط اولیه، در هواشناسی به نام «اثر پروانه‌ای»<sup>1</sup> مشهور شده است؛ مبنی بر این استعاره که حرکت بال پروانه و تکان هوا در امروز شهر پکن می‌تواند، در ترکیب با سایر عوامل، موجب دگرگونی‌های قابل توجه در قدرت باد و جریان‌های آب و هوایی سراسر دنیا، به طوفانی در ماه دیگر در نیویورک منجر شود (گلیک، 1987: فصل نهم). به بیان دیگر، «اثر پروانه‌ای» اصطلاحی است در نظریه آشوب که توضیح می‌دهد چگونه دگرگونی‌های بسیار کوچک اولیه، می‌توانند بر سیستم‌های عظیم و پیچیده هم‌چون الگوهای آب و هوایی مؤثر واقع شوند.

اصل اساسی دیگر در تئوری آشوب آن است که در سیستم‌های طبیعی آشوبناک، بین پدیده‌ها رابطه خطی وجود ندارد و به همین دلیل، نمی‌توان روند گذشته را به حال و روند حال را به آینده تعمیم و تسری داد. به عبارت دیگر، حتی اگر بتوان اطلاعات کامل در مورد رویدادهای گذشته بدست آورد باز هم ممکن است رخداد‌های آتی الگویی کاملاً متفاوت از گذشته در پیش گیرند. در حقیقت، آشوبناکی پدیده‌ها محصول یک سیستم غیرخطی پویایی است که چرخه‌های غیر تکراری ایجاد می‌کند. چرخه‌های غیر تکراری در یک سیستم آشوبناک به این علت به وجود می‌آیند که محدوده یا مرزهای غیر خطی آن باعث می‌شود حرکت پدیده‌ها، متناوب شده به نحوی که بر روی مسیر قبلی اش منطبق نشود.<sup>2</sup> همین وضعیت غیر خطی پدیده‌ها در این نوع سیستم‌ها است که موجب می‌شود تا آنها به شرایط اولیه خود بسیار حساس باشند. در واقع، تغییر کوچک در یک سیستم غیر خطی می‌تواند، در حالتی خاص، موجب تغییر عظیم یا یک تحول کیفی در نتایج شود.<sup>3</sup> برای مثال، تابع خطی زیر را در نظر بگیرید:

#### 1. Butterfly Effect

2. برای آشنایی بیشتر با تئوری آشوب در علوم اجتماعی ر. ک. به: سردار و آبرامس، 1379؛ کیل و البوت، 1997؛ براون، 2004.

3. برای مثال، در زیست‌شناسی یک چنین دیدگاه نسبتاً مشابهی در تئوری تکامل مطرح شده که مدعی است تغییرات کوچک در گذشته منجر به تغییرات بزرگ یا تحولات کیفی تکاملی شده‌اند.

$$F(X) = (10000)^{100X}$$

در این تابع، اگر  $X = 0$  باشد،  $F(X)$  یا مقدار تابع مساوی با 1 خواهد شد؛ در صورتی که اگر مقدار  $X$  با تغییر بسیار جزئی معادل با 0/01 شود،  $F(X)$  یا مقدار تابع مساوی با 10000 خواهد شد. به عبارت دیگر، در این رابطه غیرخطی تغییر مقدار  $X$  از صفر به 0/01 (تغییری بسیار اندک به اندازه یک صدم) عملاً تغییر بسیار بزرگی را در نتیجه مقدار تابع ایجاد می‌کند.

وانگهی، شناخت‌های ریاضی جدید از تئوری آشوب نشان داده است که چه در هواشناسی یا در هر علم دیگر که با پدیده‌های پیچیده سروکار دارد، استفاده و بهره‌برداری بیشتر و بیشتر از داده‌ها و کامپیوترهایی که توانایی‌هایش روز به روز افزایش می‌یابد، نمی‌تواند کمکی به ما کند. همان‌طور که گللیک (1987: 23) تصریح نموده است، در علم همانند زندگی، این مسئله به خوبی شناخته شده است که زنجیره‌ای از حوادث می‌تواند یک نقطه عطف بحرانی داشته باشد که تغییرات کوچک را به طور فوق‌العاده‌ای بزرگ‌تر کند. ولی تئوری آشوب مدعی است که یک چنین نقاطی در همه جا هستند و حالت انتشاری و پخش‌شونده دارند. در سیستم‌هایی مثل آب‌وهوا، وابستگی تحریک‌پذیر به شرایط اولیه، نتیجه‌گیرناپذیر وضعیتی است که پدیده‌های با مقیاس کوچک با نتایج بزرگ درهم تنیده می‌شوند (لیپست و بنسی، 1994: 171).

در مجموع، تئوری آشوب نتیجه می‌گیرد که پیش‌بینی پدیده‌ها در درون یک چنین سیستم‌های آشوبناکی غیرممکن است، مگر با ملحوظ داشتن تمام عوامل جزئی که می‌تواند کوچک‌ترین تأثیری بر آن داشته باشند. به عبارت دیگر، سیستم‌هایی مثل آب‌وهوا که واجد فرآیندهای فیزیکی نامتناوب هستند را نمی‌توان به طور دقیق پیش‌بینی نمود، چون تغییرات اندک در شرایط اولیه، که آنقدر ناچیزند که تن به مشاهده و سنجش نمی‌دهند، می‌توانند متعاقباً تغییرات شگرفی را در رفتار آن سیستم به وجود آورند. اگر سیستم‌های اجتماعی نیز همانند سیستم‌های آب‌وهوایی مشابه سیستم‌هایی با فرآیندهای فیزیکی نامتناوب باشند، که فرض معقولی به نظر می‌رسد، می‌توان با استعانت از تئوری آشوب استدلال نمود که پدیده‌های متعلق به سیستم‌های اجتماعی نیز اساساً و به طور

بنیادین پیش‌بینی‌ناپذیرند، مگر در چارچوب‌های زمانی کوتاه‌مدت و محدود<sup>1</sup>. اگر این گزاره را به صورت کلی و بدون استثناء نپذیریم، حداقل در خصوص پدیده‌های مرکب و پیچیده اجتماعی هم چون انقلاب‌ها، به نظر معقول و موجه می‌رسد که آنها را بیشتر شبیه به فرآیندهای فیزیکی نامتناوب پیش‌بینی‌ناپذیر که متعلق تئوری آشوب است در نظر بگیریم تا شبیه به فرآیندهای فیزیکی متناوب پیش‌بینی‌پذیر. در پیش‌بینی این گونه پدیده‌ها در علوم اجتماعی، همانند پیش‌بینی‌های هواشناسی، تعداد بی‌شماری از متغیرها وجود دارند که نمی‌توان همه را کنترل نمود، ضمن آن که روابط میان این متغیرها نیز غیرخطی و خیلی پیچیده است.

### تبیین پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها بر اساس آشوبناکی پدیده انقلاب

برخی انقلاب‌پژوهان (کوران، 1995 و 2000؛ کدی، 1995) این فرض معقول را ملحوظ داشتند که انقلاب‌ها شبیه به فرآیندهای فیزیکی نامتناوب هستند و بر اساس تئوری آشوب نتیجه گرفتند که انقلاب‌ها را نمی‌توان پیش‌بینی نمود. آنها هم‌چنین از تئوری آشوب کمک گرفتند تا این استدلال را موجه سازند که ارتباط پدیده انقلاب با تعیین‌کننده‌هایش ارتباطی غیرخطی است. این غیرخطی‌بودن روابط موجب می‌شود تا حوادث کوچک بتوانند نیروهای عظیمی را آزاد کرده و تأثیرات شگرفی را در نتایج، ممکن سازند. به همین دلیل، انقلاب‌ها غالباً بدون آمادگی قبلی، همه را غافلگیر کرده و موجب حیرت و شگفت زدگی عمومی می‌شوند.

در این راستا، کدی (1995) استدلال می‌کند که اطلاعات مورد نیاز برای پیش‌بینی انقلاب‌ها به خاطر ماهیت آشوبناک یا بی‌نظم<sup>2</sup> این گونه تغییرات اجتماعی (که تغییرات ناچیز اولیه می‌توانند تغییرات بسیار بزرگی را در نتیجه سیستم به وجود آورند) و

1. برخی دانش‌پژوهان علوم اجتماعی نیز مدعی شدند چون عنصر اصلی در سیستم‌های اجتماعی، انسان‌های مختار و کنش‌هایشان است، پیش‌بینی پدیده‌های اجتماعی تقریباً به طور قطع، غیردقیق و غیرقابل اطمینان است (سایر، 1992: 132 و 138؛ الستر، 1989: 10-8، 2007: 466). فیلسوف علوم اجتماعی پیترو وینچ نیز بر مبنای همین استدلال نتیجه گرفته که علوم اجتماعی واجد نوعی پیش‌بینی‌ناپذیری ذاتی است (سروش، 1374: 137).

2. Chaotic

وابستگی‌اش به انبوه رفتارهای کنشگران سیاسی در طول یک دوره زمانی بلندمدت حتی برای ناظران باتجربه و خیره نیز بدست‌نیامدنی است. در حقیقت، بر اساس تئوری آشوب می‌توان توضیح داد که چرا به سادگی نمی‌توان پیش‌بینی نمود که چگونه و تا چه حد تغییرات کوچک (مثل کنش‌های متفاوت افراد) می‌تواند دگرگونی‌های عظیمی را در سطح سیستم اجتماعی به بار بیاورند. این بدان معنا است که دو دولت مختلف می‌توانند از هر حیثی که قابل سنجش است کاملاً مشابه یکدیگر باشند، ولی یک دولت فقط در چیز بسیار کوچکی از دومی تفاوت پذیرد که همان، منجر به انقلاب گردد. لذا، کشوری که یک انقلاب را تجربه نموده است در شیوه‌هایی که بتوان در آن زمان، مورد مشاهده و سنجش قرار داد، نسبت به کشورهای که فاقد انقلاب هستند ضرورتاً نمود متفاوت‌تری را ظاهر انقلابی‌تری ندارد.

از سویی دیگر، اگر در یک زمان خاص یک تفاوت ناچیز غیرقابل مشاهده و سنجش در وضعیت‌های اولیه می‌تواند منجر به نتایج ناهمگون و متباعد برای دولت‌های ظاهراً مشابه شود، معضل پیش‌بینی به سرعت مضاعف می‌شود وقتی بدانیم که انقلاب، حادثه ایستا و منفردی نیست، بلکه فرآیندی است که در آن، نتایج و پیامدها عمدتاً بر اساس تعامل پیچیده‌ای از حوادث در طول یک دوره بلندمدت تعیین می‌شوند. در طول دوره این فرآیند، تغییرات کوچک و ناچیز در برخی متغیرها می‌تواند کل مسیر تحولات یک کشور را عوض کرده و آن را به یک مسیر متفاوت بیاندازد. پس، از آنجا که در طول سالیان بسیج و منازعه انقلابی، فرصت‌های بی‌شماری برای رخ دادن حوادث کوچک به وجود می‌آید تا مسیر سیاسی کشور را تغییر دهد، راهی وجود ندارد که بتوان تحلیلی معتبر برای پیش‌بینی حوادث یا نتایجی که در زمان آتی رخ خواهند داد، ارائه داد. به عنوان مثال، بازیگران مهم سیاسی در یک کشور معمولاً با وضعیت‌هایی روبرو می‌شوند که باید از میان چند کنش یا واکنش، یکی را انتخاب نمایند و هر نوع انتخاب آنها اثر متفاوتی روی مسیر تحولات اجتماعی آتی آن کشور باقی می‌گذارد<sup>۱</sup>. با توجه به کثرت و تعدد تصمیمات هر

۱. جامعه‌شناس مشهور فرانسوی، ریمون بودون، نیز استدلالی شبیه به این استدلال کدی دارد. وی تصریح می‌کند که در بسیاری از نظام‌های اجتماعی، وضعیت آتی نظام بستگی به انتخاب‌های کنشگران دارد (انتخابی که پیامدهای آن

روژه این گروه از بازیگران سیاسی، تعداد مسیرهای محتمل آتی حتی در طول یک دوره کوتاه زمانی به میلیاردها تصمیم احتمالی می‌رسد که در تمامی جهات گسترده می‌شود. مثلاً، فرض نمایید که حکومت این تصمیم را بگیرد که بر تظاهرکنندگان معترض سخت گرفته و آنها را قلع و قمع کند. این تصمیم حکومت می‌تواند منجر به زنجیره‌ای از واکنش‌ها شود که پس از ماه‌ها یا حتی سال‌ها، حکومت بر جامعه را در وضعیتی کاملاً متفاوت قرار می‌دهد در مقایسه با زمانی که تصمیم حکومت آن باشد که تظاهرات مزبور بدون هرگونه مداخله و برخورد نیروهای حکومتی ادامه یابد. کوتاه سخن آن که، ما هرگز نمی‌توانیم بدون خطا و اشتباه پیش‌بینی نماییم که چگونه کنشگران سیاسی به وضعیت‌های خاص آتی‌شان پاسخ می‌دهند. لذا، تفاوت‌های کوچک در انتخاب آنها می‌تواند از طریق زنجیره‌ای از انتخاب‌های بعدی، تفاوت‌های بزرگی را در نتایج اجتماعی به بار آورد. این بدان معنی است که توانایی ما برای پیش‌بینی این‌گونه تحولات اجتماعی بسیار اندک و محدود است.

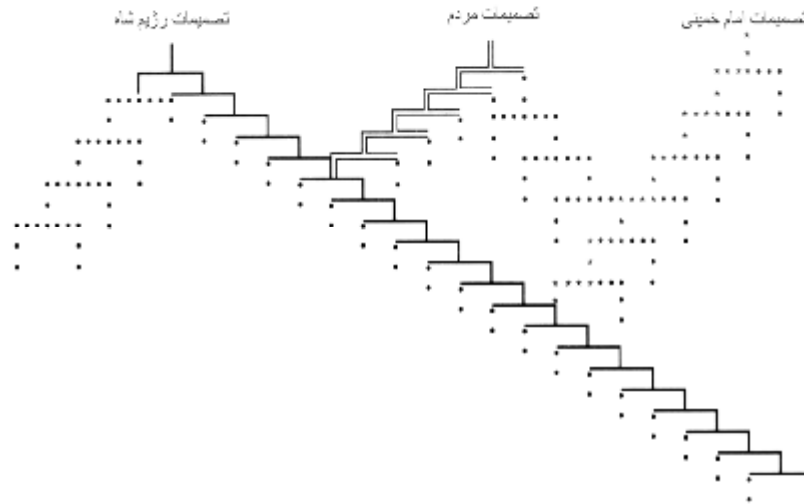
کدی (1995) در ادامه تلاش نمود با استعانت از تئوری آشوب، درستی این استدلال را در انقلاب ایران نشان دهد. وی برای ارائه‌ی نمای کلی از دشواری بسیار زیاد پیش‌بینی انقلاب ایران، ابتدا فقط به یک متغیر - تصمیمات گرفته‌شده توسط شاه و رژیم وی - اکتفا و یک وضعیت ساده دوگانه‌ای را فرض نمود: این که شاه یا رژیم وی تصمیمی را گرفت یا نگرفت. اگرچه وجه منفی آن (تصمیم نگرفتن) آشکارا دامنه‌ای از احتمالات بدیل را باز می‌کند، ولی برای ساده‌سازی، آنها را فقط به دو حالت تصمیم گرفتن و تصمیم نگرفتن تقلیل داد. برای معین کردن عناصر این مدل انتزاعی نیز به تصمیمات کلیدی رژیم شاه در ایجاد فضای باز سیاسی در سال 1977 میلادی اشاره نمود که به مخالفان اجازه بیان خواسته‌هایشان داده و تصمیم گرفته شد که نسبت به اعتراضات میانه‌روها سخت‌گیری نشود. در ژانویه 1978 میلادی از سوی رژیم شاه یک تصمیم کلیدی مبنی بر انتشار مقاله‌ای

---

احتمالاً برگشت‌ناپذیر است). ضمن آن که، ساختار این نظام‌ها برای انتخاب‌های کنشگران، فرصت آزادی عمل به وجود می‌آورد و آنها می‌توانند میان گزینه‌های متضاد انتخاب کنند که خود این انتخاب‌ها، غیرقابل پیش‌بینی‌اند (بودون و بوریکو، 1385: 143).

هتا‌کانه علیه امام خمینی گرفته شد که منجر به اولین تظاهرات در چرخه تظاهرات ادواری آن سال گردید که به دنبال آن تصمیم گرفته شد برای مقابله با تظاهرات بعدی به صورت محدود از زور استفاده شود. هم‌چنین، در بهار و تابستان همان سال اقدامات مختلفی برای آزادسازی فضای سیاسی انجام گرفت که با حکومت نظامی در آخر سال 1978 میلادی به سر آمد. سرکوب خونین تظاهرات گسترده مردمی در پاییز همان سال یک تصمیم کلیدی دیگر بود، همان‌گونه که تصمیم به عدم استفاده از نیروهای ارتش برای سرکوب خونین مردم نیز یک تصمیم مهم بود. برخی اوقات، تصمیمات بدیل در هر نقطه‌ای می‌توانست وضعیت کلی تحولات را به طور بنیادین تحت تأثیر قرار دهد. نکته اصلی در این خصوص آن است که حتی با دوبرابر کردن ساده تصمیمات بدیل که غالباً احتمال سه‌گانه یا بیشتر دارند و با مقایسه تعداد کوچکی از تصمیمات، یک میلیون بدیل در فوریه 1979 میلادی فقط توسط تصمیمات رژیم شاه به دست می‌آید. هنگامی که عواملی هم‌چون جنبش‌های مردمی، اعتصابات فلج‌کننده اواخر سال 1978 میلادی و کنش‌های بازیگران اصلی خارجی را به موارد قبل اضافه کند، میزان احتمالات بلافاصله به میلیاردها می‌رسد. تعدادی از این احتمالات، نتایج و پیامدهای اساساً متفاوتی را به دنبال می‌آورند و صرفاً بخش قلیلی از آنها واقعاً به همان نتایج و پیامدها منتهی می‌شوند. کدی با ارائه نمودار زیر تلاش نمود تا همین مسئله را به تصویر بکشد. در حقیقت، هر یک از این سه عامل اصلی کنشگر در انقلاب ایران (امام خمینی، مردم و رژیم شاه) اگر به صورت مستقل عمل کنند و فقط یک تصمیم ساده دو‌گانه بله یا خیر بگیرند بعد از 20 تصمیم به یک میلیون بدیل می‌رسند که اگر تعامل‌ها را نیز در نظر بگیریم این بدیل‌ها به میلیاردها یا تریلیون‌ها خواهند رسید (کدی، 1995: 21).





البته، کدی معتقد است که در جهان واقعی، راه‌هایی که می‌توانند در واقعیت اتفاق بیفتند به میلیاردها یا میلیون‌ها مسیر مختلف یا ده‌ها مسیر یا حتی دو مسیر نمی‌رسند. اعتقاد کدی آن است که وقایع، فقط و فقط می‌توانستند مسیری را اتخاذ کنند که کرده‌اند. هر تحول یا تصمیمی، واجد یک یا چند دلیل است که معلوم می‌کند چرا آن پدیده رخ داد و سایر احتمالات رخ نداد. اما مشکل آن است که این دلایل غالباً و ضرورتاً برای معاصران، نامعلوم و ناپیدا است و حتی ممکن است در مقایسه با نیروهای بزرگ‌تر، امری ناچیز و جزئی یا اتفاقی به نظر برسد (مثل بیماری شاه که برای انقلاب ایران در حد یک علت در نظر گرفته شده است، در صورتی که این علت در مقایسه با نیروهای عمومی تاریخی یک اتفاق محسوب می‌شود) که یادآور اثر پروانه‌ای در تئوری آشوب است. از این رو، در راستای تئوری آشوب می‌توان گفت که ترکیبی از تعاملات پیچیده و عدم امکان پیش‌بینی بسیاری از حوادث فردی و جزئی، مشکلات پیش‌بینی نمودن انقلاب‌ها و نتایج آنها را چندین برابر می‌کند.

به همین قیاس، استدلال کوران (1995، 1997، 2000) در تبیین پیش‌بینی ناپذیری انقلاب‌ها نیز با استدلال‌های اصلی تئوری آشوب همخوانی دارد. کوران در این خصوص بر عاملی کلیدی تأکید نمود که آن را «تحریف ترجیح»<sup>1</sup> نامیده است. در حقیقت، کوران بر مبنای عامل «تحریف ترجیح» بود که به طور پارادوکسیکال، پیش‌بینی ناپذیری انقلاب‌ها را به دقت پیش‌بینی نمود (با به قول خودش: پیش‌بینی پذیرِ پیش‌بینی ناپذیری)<sup>2</sup> و مدعی شد که اساساً نمی‌توان انقلاب‌های آتی را پیش‌بینی کرد. از دیدگاه کوران، افراد در هر موضوع و مسئله‌ای (چه آزادسازی تجاری باشد، چه قوانین سقط جنین و چه مشروعیت یک رژیم سیاسی) واجد دو نوع ترجیح هستند: یک ترجیح خصوصی و یک ترجیح عمومی. ترجیح خصوصی فرد فقط برای خودش قابل شناسایی است (چیزی شبیه به علم حضوری)، ولی ترجیح عمومی نمایانگر چیزی است که وی برای بروز دادن به دیگران انتخاب می‌نماید. وقتی این دو ترجیح با یکدیگر تفاوت جدی پیدا نماید، به نحوی که فرد، بخاطر ترس یا شرم، ترجیح خصوصی خویش را در عرصه عمومی کتمان کرده و در برابر دیگران وانمود به ترجیحی غیرواقعی به عنوان ترجیح عمومی اش کند، وی گرفتار «تحریف ترجیح» شده است.<sup>3</sup> پس، برای تشخیص تحریف ترجیح باید مشخص نمود که فرد چه چیزی را برای آشکار کردن یا گفتن به دیگران برگزیده (ترجیح عمومی) و چه چیزی را فقط برای خودش نگه داشته است (ترجیح خصوصی). کوران هم‌چنین، توزیع ترجیح خصوصی و ترجیح عمومی در میان جمعیتی وسیع از افراد را به ترتیب «افکار خصوصی» و «افکار عمومی» می‌نامد. وی معتقد است که در عمل، ترجیح خصوصی فرد در قبال یک مسئله معین، تحت تأثیر فشارهای اجتماعی ناشی از افکار عمومی است که خود افکار عمومی نیز چیزی نیست جز ترجیحات عمومی اعضای یک جامعه. در مدل

1. Preference Falsification

2. The Predictability of Unpredictability

3. اصطلاح «تحریف ترجیح» نزد کوران از بسیاری جهات، شبیه به مفهوم «تقیه» در فرهنگ اسلامی و «خودسانسوری» در فرهنگ عامه است.

کوران، ترجیح عمومی فرد، تابع دو تعیین کننده اصلی است: (1) ترجیح خصوصی وی، (2) مجموعه هزینه و مزایای مرتبط با نسخه‌های بدیل ترجیح عمومی.

از دید کوران، اولین تعیین کننده ترجیح عمومی فرد همانا ترجیح خصوصی خودش است. فردی که رژیم حاکم را ظالم می‌شمارد و از آن بیزار می‌جوید (با ثابت نگه‌داشتن سایر چیزها) احتمال زیادی دارد که به تظاهرات و شورش‌های ضدحکومتی بپیوندد. تعیین کننده دوم ترجیح عمومی فرد، عبارت است از تراز هزینه و مزایای مرتبط با هر یک از شقوق انتخابی برای ترجیح عمومی. اگر هزینه یا بهای احتمالی پیوستن به تظاهرات و شورش‌های ضدحکومتی بالا و مزایایش پایین باشد (مثلاً، احتمال زندان رفتن یا طرد شدن توسط همالان و همکاران)، فرد به سمت ابراز ترجیح محتاطانه و دست‌به‌عصارفتن سوق پیدا می‌کند که می‌تواند منجر به کناره‌گیری و تماشاچی شدن وی گردد. نکته مهم آن است که هزینه و مزایای مزبور تا حدود زیادی قائم بر انتخاب‌هایی است که توسط دیگران گرفته می‌شود. برای مثال، اگر فقط معدودی از مردم جزو تظاهرکنندگان اعتراضی بوده و اکثریت قریب به اتفاق مردم حامی رژیم باشند، هزینه‌های مشارکت اعتراضی خیلی زیادتر از هنگامی است که صدها هزار نفر در خیابان‌ها دست به تظاهرات بزنند. در حالت دوم، هزینه‌های ابراز ترجیحات خصوصی افراد کاهش پیدا کرده و مردم به سادگی و به سرعت دست از وفاداری‌های دروغین خویش از رژیم حاکم برمی‌دارند.

از دیدگاه کوران، وضعیت‌های انقلابی هنگامی به وجود می‌آیند که رژیم‌های سیاسی اقتدارگرا، مشروعیت‌شان را از دست می‌دهند و شهروندان، خواهان تغییر حاکمان و نظام سیاسی می‌شوند. مع الوصف، ترس از مجازات‌های سنگین در این نوع رژیم‌ها باعث می‌گردد که این ترجیحات، خصوصی و شخصی باقی بمانند و فقط شکل دروغین آن به‌عنوان ترجیحات عمومی مردم توسط دیگران قابل مشاهده باشند. از این رو، در مدل تبیینی کوران در خصوص شگفتی‌آفرینی انقلاب‌ها، به نظر می‌رسد شرط لازم، وجود یک رژیم اقتدارگرا یا استبدادی است که نه تنها مخالفانش را به شدت سرکوب کرده، بلکه قدرت سرکوبگری‌اش به نحوی در سرتاسر جامعه پخش و پراکنده شده است که مردم، همیشه و همه جا احساس می‌کنند که در معرض دستگاه سرکوب حکومت قرار دارند. در یک چنین وضعیتی، بدیهی است که آشکارسازی صادقانه ترجیحات خصوصی افراد از

نوع مخالفت سیاسی، هزینه‌اش بسیار زیاد ارزیابی می‌شود و به همین دلیل معمولاً کتمان گردیده و عموماً مشاهده‌ناپذیر باقی می‌مانند. از این رو، یک چنین جامعه‌ای می‌تواند در آستانه وقوع یک آشوب عظیم یا ناآرامی انقلابی باشد بدون آنکه کسی از آن خبر داشته باشد و هر فردی این اعتقاد را بروز دهد که جامعه در وضعیتی باثبات است. در چنین وضعیتی، وقوع یک حادثه کوچک و ذاتاً غیرمهم می‌تواند کافی باشد تا «قطار/ارابه انقلابی»<sup>1</sup> به راه بیفتد (استدلالی شبیه به تئوری آشوب) و به صورت گلوله‌برفی که تبدیل به بهمن عظیمی می‌شود، کل نظام سیاسی را واژگون سازد. از دید کوران، همین مکانیسم است که توضیح می‌دهد چرا انقلاب‌ها، جلوه‌ای غیرمنتظره برای همه افراد (اعم از کنشگران داخلی و ناظران خارجی) پیدا می‌کنند و حیرت و شگفتی همگانی را به ارمغان می‌آورند. در حقیقت، چیزی که استدلال اصلی کوران را تشکیل می‌دهد آن است که تحریف ترجیح، تشخیص «توزیع دقیق آستانه‌های انقلابی افراد» را دشوار یا ناممکن می‌سازد. منظور کوران از این بیان، آن است که اکثر مردمی که مخالف رژیم سیاسی حاکم بر کشورشان هستند، احتمالاً فقط به شرطی به جنبش‌های علیه آن رژیم می‌پیوندند که تعداد معینی از افراد دیگر نیز این کار را انجام دهند. در همین راستا، کوران نشان می‌دهد که حتی یک تغییر ناچیز در توزیع آستانه‌های انقلابی افراد یک جامعه که می‌تواند از یک حادثه کوچک و ذاتاً بی‌اهمیت به وجود آید، قادر است شرط کافی برای راه انداختن یک قطار یا ارابه انقلابی‌ای شود که وقتی به راه افتاد، از طریق تشویق به امنیت نسبی و گمنام‌بودن در میان انبوه بزرگی از مردم، افراد بیشتر و بیشتری را به خیابان‌ها می‌کشاند. پس اگر علائم نزدیکی یک انقلاب آن باشد که مردم به طور علنی رژیم اقتدارگرای حاکم بر جامعه‌شان را مردود بشمارند، مردم یک چنین کشورهایی دلایل خوبی برای کتمان کردن آن تا لحظات آخر دارند<sup>2</sup>، یعنی هنگامی که زوال یک چنین رژیم‌هایی به طور ناگهانی برای همه آشکار شود. خلاصه آن که، به دلیل وجود عامل

## 1. Revolutionary Bandwagon

2. کوران، مدل تبیینی خویش در پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها را از حیث روش‌شناختی ذیل مکتب انتخاب بخردانه جای داده است (کوران، 2000: 318).

کلیدی «تحریف ترجیح» است که انقلاب‌ها ذاتاً پیش‌بینی‌ناپذیرند و همواره موجب حیرت و تعجب می‌شوند.

در جامعه‌ای که ثبات سیاسی‌اش مرهون تحریف ترجیح است و مردمی وجود دارند که منتظر فرصت مناسب هستند تا برای تغییر سیاسی و اجتماعی دست به قیام بزنند، برخی وقایع برانگیزاننده یا یک تحول آشکار در کاهش فشارهای اجتماعی و سرکوب سیاسی می‌تواند موجب گردد تا مخالفت عمومی علنی شود. از آنجا که ترجیحات عمومی افراد به یکدیگر وابسته‌اند، یک جهش کوچک در علنی‌شدن مخالفت عمومی می‌تواند خودافزایی باشد. در حقیقت، تحت شرایط مناسب، هر جهشی برانگیزاننده جهش‌های بعدی خواهد بود. مع‌هذا، این پتانسیل برای تغییر سیاسی و اجتماعی به طور کامل مشاهده‌پذیر نیست و هرگز نمی‌توان دقیقاً فهمید که چگونه یک حادثه معین توسط مردم تفسیر و موجب چه واکنش‌هایی خواهد شد. آیا یک حادثه ناگوار توازن قدرت سیاسی را تغییر خواهد داد، یا چقدر طول می‌کشد تا افکار عمومی علیه وضع موجود چرخش کند. یک چنین محدودیت‌هایی در پیش‌بینی دلالت بر آن دارد که تحولات در افکار عمومی، بویژه تحولات بزرگ، می‌تواند همه را متحیر و متعجب سازد.

کوران مدعی است که مدل وی از ترجیحات دوگانه افراد و تحریف ترجیح (= شکاف زیاد میان ترجیح خصوصی کتمان‌شده مردم با ترجیح عمومی اظهارشده‌شان)، می‌تواند معضل پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها را به خوبی تبیین نماید. وی برای معین نمودن این مدل، ابتدا از فرض وجود کشمکش سیاسی میان دو گروه ذی‌نفوذ در یک جامعه آغاز می‌نماید. این دو گروه ذی‌نفوذ عبارتند از «حکومت»<sup>1</sup> که حقیقتاً برای حکومت کردن قانوناً به رسمیت شناخته شده است و «مخالفین»<sup>2</sup> که فاقد یک چنین حقی هستند. در درون این بافت، سنجه کوران از افکار عمومی (Y) نمایانگر میزان مخالفت عمومی نسبت به حکومت است که به صورت درصدی از جمعیت نشان داده می‌شود.

1. Government

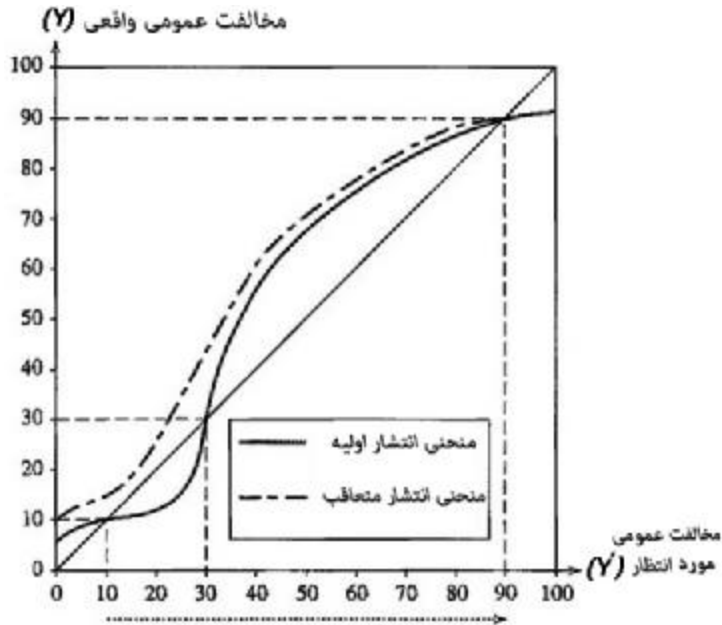
2. Opposition

در آغاز، فرض کنید که  $Y$  نزدیک به صفر است، یعنی فرمان‌های حکومت مورد حمایت تقریباً همه مردم قرار می‌گیرد. یک انقلاب بر اساس یک جهش ناگهانی و بسیار بزرگ در  $Y$  شکل می‌گیرد، به نحوی که ادامه حکومت کردن را برای حاکمان امکان‌ناپذیر می‌سازد. با این تعریف، «انقلاب» متضمن تغییر و تحول همان مردمی است که قبلاً از قدرت سیاسی حمایت می‌کردند. البته، در این بحث مهم نیست که آیا انتقال قدرت سیاسی به انقلابیون تغییر معناداری در زندگی مردم به وجود می‌آورد یا خیر. همه مسئله آن است که این انتقال، انتقالی سریع، ناگهانی و گسترده است که می‌بایست مکانیسم‌اش تشریح گردد.

چنان‌که پیش از این گفته شد، ترجیح عمومی فرد، قائم بر ترجیح خصوصی وی ( $x$ ) به اضافه سطح مورد انتظار مخالفت عمومی ( $Y^e$ ) است. با توجه به این که انگیزه فرد برای حمایت از مخالفان با عامل  $Y^e$  به طور مستقیم و با عامل  $x$  به طور معکوس تغییر می‌کند (وجود رابطه غیرخطی)، یک مقدار بحرانی<sup>1</sup> یا نقطه عطف از  $Y^e$  به وجود می‌آید که از آن به بعد، فرد از حکومت دست کشیده و به مخالفان می‌پیوندد. این مقدار بحرانی یا نقطه عطف همان چیزی است که آن را «آستانه انقلابی»<sup>2</sup> نامیده است. به عبارت بهتر، جایی یا نقطه‌ای که یک فرد بی‌طرف از حیث سیاسی در میان دو شق «حامی» یا «مخالف» قرار گرفته و دست به انتخاب می‌زند، به عنوان آستانه انقلابی وی تعریف می‌شود.

بر این اساس، افراد درون یک جامعه با ترجیحات خصوصی متفاوت، آستانه‌های انقلابی متفاوتی خواهند داشت. در ارتباط با هر توزیع معین از آستانه‌های انقلابی، یک منحنی انتشار یا اشاعه<sup>3</sup> وجود دارد که برای هر میزان ممکن از مخالفت عمومی مورد انتظار، میزان واقعی یا تحقق‌یافته مطابق با آن را نشان می‌دهد. این منحنی انتشار یا اشاعه در نمودار زیر نمایش داده شده است (کوران، 1997: 249).

1. Critical value
2. Revolutionary threshold
3. Propagation



نمودار 1. یک کاهش در آستانه‌های فردی، منحنی انتشار را رو به بالا می‌برد، و موجب می‌گردد که تعادل فعلی از میان برود. افکار عمومی از 10 تا 90 در نوسان است. همان‌طور که در نمودار 1 ملاحظه می‌شود منحنی انتشار، قطر را - که مبین تطابق مخالفت عمومی واقعی با مورد انتظار است - در بالای مقادیر 10 و 90 قطع کرده است که در واقع، سطوح خودنگهدارنده مخالفت عمومی هستند. بر این اساس، باید گفت که در ابتدا 10 درصد از مردم به طور عمومی / علنی از مخالفان، حمایت نموده و 90 درصد باقیمانده از حکومت حمایت کرده‌اند. مع الوصف، ترجیحات خصوصی که تأثیرگذار بر روی سطوح آستانه‌های انقلابی فردی هستند، لزوماً در طول زمان ثابت باقی نمی‌مانند و در صورتی که بالا روند دلالت بر این واقعیت دارد که افراد، همدلی بیشتری با مخالفان پیدا نموده و آستانه‌های انقلابی‌شان کاهش پیدا کرده است. البته، آستانه‌های انقلابی ممکن است به دلایل دیگر نیز کاهش یابند؛ مثلاً، وقتی کارآمدی حکومت در ارائه مشوق‌های حمایتی کاهش یابد یا مخالفان واجد کارآمدی زیادی شوند. مع الوصف، کاهش در آستانه‌های انقلابی فردی، منحنی انتشار یا اشاعه متعاقبی را به وجود خواهد آورد که از

طریق منحنی خط‌چین در نمودار 1 نمایش داده شده است. این تغییر، تعادل مفروض قبلی را بهم می‌زند و نقطه 90 را به عنوان تنها نقطه تعادل و ثبات سیاسی باقی می‌گذارد. مضافاً بر این که، افکار یا ترجیحات عمومی از 10 تا 90 در نوسان‌اند که دلالت بر آن دارد که 80 درصد از جمعیت به خاطر مخالفان، از حمایت حکومت دست کشیده‌اند. این رشد انفجاری در میزان مخالفت عمومی می‌تواند بازنمای یک انقلاب باشد. در حقیقت، نمودار 1 نشان می‌دهد که چگونه حوادث کوچک می‌توانند تحول بزرگی را به وجود بیاورند و مکانیسم تئوری آشوب چگونه در پدیده انقلاب کار می‌کند.

همین تحلیل را می‌توان به صورت ساده‌تری از طریق مثال‌های عددی نشان داد. یک اجتماع ده نفری (A) را تصور کنید که آستانه‌های انقلابی‌شان به شرح ذیل است:

A	افراد	الف	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
	آستانه‌ها	0	20	20	30	40	50	60	70	80	100

فرد «الف» که آستانه انقلابی‌اش معادل با صفر است یعنی از مخالفان، صرف‌نظر از تعداد و اندازه‌شان، حمایت می‌کند؛ همان‌طور که فرد «ی» که آستانه انقلابی‌اش یکصد است، در هر وضعیتی از حکومت حمایت خواهد نمود. ولی، ترجیحات هشت نفر باقی‌مانده بستگی به اندازه مورد انتظار مخالفت عمومی دارد. در وضعیت قطبی کشمکش سیاسی میان مخالفان با حکومت، هشت نفر مزبور بر اساس سطح آستانه انقلابی‌شان یکی از دو اردوگاه مخالفان یا موافقان حکومت را انتخاب خواهند نمود. در آغاز، فقط فرد «الف» است که از مخالفان حمایت می‌کند و افراد «ب» تا «ی» همگی از حکومت حمایت می‌کنند. لذا، مخالفان شامل ده درصد از جمعیت (یک نفر از ده نفر) و  $Y = 10$  می‌شود. از آنجا که افراد غیر از «الف» واجد آستانه‌های انقلابی بالاتر از ده هستند، یک مخالفت عمومی ده درصدی در آن جامعه، خودنگهدارنده است و ثبات سیاسی را حفظ می‌کند.

حالا فرض کنید که فرد «ب» تجربه برخورد ناخوشایندی از برخی مسئولان حکومتی پیدا کند و بیگانگی وی از رژیم بیشتر شود و آستانه انقلابی‌اش از 20 به 10 نزول پیدا نماید. لذا، آستانه‌های فوق‌الذکر به شکل زیر (A') درمی‌آیند:

	افراد	الف	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
--	-------	-----	---	---	---	---	---	---	---	---	---



100	80	70	60	50	40	30	20	10	0	آستانه‌ها	A
-----	----	----	----	----	----	----	----	----	---	-----------	---

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، آستانه جدید فرد «ب» معادل با Y موجود یعنی مساوی با 10 می‌شود. با تغییر موضع وی، Y معادل با 20 می‌شود (دو نفر از ده نفر = 20 درصد). مع‌هذا، پدیده جالب توجه آن است که این مقدار جدید Y خودنگهدارنده نیست، بلکه خودافزایشی است؛ چنان‌که فرد «ج» که واجد آستانه 20 است را از حامیان حکومت به سوی مخالفان سوق می‌دهد. پس از آن، Y به 30 افزایش می‌یابد و این Y افزایش یافته موجب دست کشیدن چهارمی از حمایت حکومت می‌گردد و Y را تا 40 بالا می‌برد؛ و این فرآیند ادامه می‌یابد تا Y به 90 برسد - یعنی یک نقطه تعادل جدید (همانند منحنی خط‌چین در نمودار 1). در این وضعیت، نه نفر اول در گروه مخالفان قرار می‌گیرند و فقط فرد «ی» است که حمایت خویش را از حکومت ادامه می‌دهد. این مثال فرضی به خوبی نشان می‌دهد که چگونه یک تغییر کوچک در آستانه انقلابی یک فرد می‌تواند قطار یا ارابه انقلابی را به حرکت درآورد. مقایسه مجموعه‌های A با A' آشکار می‌سازد، حادثه‌ای که فقط آستانه یک فرد را تغییر داده است می‌تواند تعادل موجود را بهم زده و موجب تحولی گسترده در افکار عمومی شود. در این مورد، تعادل نابود شده همانا وضع موجود می‌شود.

حال، این رشته از آستانه‌ها را در نظر بگیرید:

	افراد	الف	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	B
	آستانه‌ها	0	20	30	30	40	50	60	70	80	100	

این مجموعه B فقط از حیث فرد «ج» است که با مجموعه A متفاوت است و فرد «ج» در اینجا به جای آستانه 20 واجد آستانه 30 است. همان‌طور که در مثال قبلی نشان داده شد، فرض کنیم که آستانه انقلابی فرد «ب» به دلیل افزایش بیگانگی سیاسی‌اش از 20 به 10 کاهش پیدا کرده است. نتیجه این تغییر در جدول زیر (B) منعکس شده است:

	افراد	الف	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	B'
	آستانه‌ها	0	10	30	30	40	50	60	70	80	100	

مجدداً، تعادل موجود 10 در میزان مخالفت عمومی نسبت به حکومت دوام پیدا نمی‌کند و Y به 20 افزایش می‌یابد. با این وجود، رشد مخالفان در همان‌جا متوقف می‌شود و این Y جدید، خودنگهدارنده است. این بدان معنا است که برخی حامیان حکومت، گرچه ممکن است شخصاً از دیدن اظهار مخالفت دیگران نسبت به حاکمان سیاسی خوشحال شوند، ولی هیچ‌کدام‌شان حاضر نیستند به طور عملی از مخالفان متابعت کنند. همان‌طور که مشاهده می‌شود، یک تغییر کوچک در آستانه‌ها حتی می‌تواند تأثیر یک انحراف معین را به شدت عوض کند. از این رو، یک حادثه که در شرایطی خاص موجب راه انداختن قطار یا اربابه انقلابی شده است می‌تواند در شرایطی دیگر - که تنها اندکی تفاوت با شرایط اولی داشته است - فقط موجب اندکی تغییر در حمایت عمومی از حکومت گردد. با همه این‌ها، نکته اصلی آن است که نه ترجیحات خصوصی افراد و نه آستانه‌های انقلابی‌شان، هیچ‌کدام، به طور عمومی شناخته شده نیستند. از این رو، یک جامعه می‌تواند به مرز و آستانه یک انقلاب نزدیک شده باشد بدون آن که کسی بفهمد، حتی آنهایی که باید قدرت و حکومت را رها کنند.

حاصل سخن آن که، انقلاب معمولاً به طور ناگهانی در جامعه‌ای شروع می‌شود که ظاهراً ترجیحات خصوصی و بالطبع آستانه‌های انقلابی شهروندان‌اش گرایش دارند که نسبتاً موافق و مساعد با حکومت باشند. فقط لازم است که تعدادی هر چند محدود به مخالفان اضافه شوند تا متعاقباً موجب گردد تا افراد دیگری نیز از صفوف حامیان حکومت جدا گردند. بدین منظور، توالی و رشته آستانه‌های انقلابی باید قطار یا اربابه‌ای را شکل دهند که حرکتش در جهت تفوق مخالفت سیاسی عمومی باشد. بر این اساس، می‌توان تبیین نمود که چرا یک رژیم دیرپا که به نظر باثبات می‌آمد، به طور ناگهانی سقوط کرد و همه را دچار حیرت و شگفتی نمود. در هر حال، افرادی که به طور فزاینده هم‌دل با مخالفان و موافق با تغییر حکومت می‌شوند سریعاً این گرایش خصوصی‌شان را علنی نمی‌کنند. به ویژه، اگر حکومت از حمایت مردمی گسترده‌ای بهره‌مند بوده یا خیلی قدرتمند باشد، یک چنین افرادی به طور ظاهری خود را وفادار به وضع موجود نشان می‌دهند. همین تحریف ترجیح نادیدنی در میان این گروه از افراد است که حکومت، ناظران خارجی، رهبران مخالف و حتی هر فرد دیگری را نسبت به آسیب‌پذیری حکومت

در تاریکیِ جهل نگه می‌دارد. در حقیقت، این افراد موجب پنهان ماندن راه افتادن و پیشرفت قطار یا ارابه خفته‌ای شده‌اند که حکومت و رژیم را از میان برمی‌دارد. آنها، این حقیقت را پنهان داشته‌اند که اگر فقط یک رشد جزئی و اندک در تعداد مخالفان پیدا شود، حمایت عمومی از حکومت می‌تواند به طرز بسیار شتابانی فرو ریزد. در یک چنین وضعیتی، دیر یا زود، یک حادثه ذاتاً خرد و جزئی موجب می‌شود تعدادی از افراد به نقطه جوش رسیده و به خیابان‌ها بیایند و بدین طریق، قطار یا ارابه خفته شروع به حرکت کرده و مخالفان با حامیان فزاینده‌شان به سرعت به سوی تصرف قدرت حرکت کنند. این فرآیند، یادآور این ضرب‌المثل چینی است که «یک جرقه می‌تواند یک مرغزار را به آتش بکشد». به عبارت دیگر، با وجود ترکیب مناسبی از شرایط طبیعی، یک جرقه معمولی می‌تواند حریق بزرگ را شعله‌ور سازد. به همین شکل، با وجود ترکیب مناسبی از شرایط اجتماعی، حادثه‌ای که به طور معمول فقط می‌توانست غرولند افرادی را به بار آورد، موجب برانگیختن یک انقلاب ویرانگر می‌شود.

### نتیجه‌گیری

همان‌طور که گذشت، این مقاله حول محور پرسش‌هایی معماگونه شکل گرفت: چرا با وجود آن که حوزه مضمونی انقلاب از حوزه‌های پُرتئوری در علوم اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شود، متخصصان این حوزه تقریباً هیچ‌گاه نتوانسته‌اند موفقیتی در پیش‌بینی انقلاب‌ها داشته باشند؟ چرا انقلاب‌های رخ داده در جهان که بر اساس درک پسینی و مابعدالوقوع، بخوبی تبیین شده‌اند، قبل از وقوع‌شان عملاً پیش‌بینی نشده و غیرمترقبه بوده‌اند؟ چرا انقلاب‌ها همواره موجب تحیر و شگفت‌زدگی همه افراد - اعم از بازیگران کلیدی، ناظران خبره و مطلع منطقه‌ای و متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی و سیاسی - شده‌اند؟

این پرسش‌ها، به ویژه پس از وقوع هر انقلاب، معمایی‌تر می‌شوند؛ چون با نگاهی به گذشته جوامع انقلاب‌شده به وضوح متوجه می‌شویم که علائم مختلفی از درشرف بودن انقلاب در آن جوامع، آشکار و هویدا بوده است. ولی اگر این علائم و نشانه‌های تحول انقلابی، پس از وقوع انقلاب این قدر روشن و واضح به نظر می‌رسند چرا کسی قبل از به

جریان افتادن قطار انقلاب متوجه آنها نمی‌شود؟ خلاصه آن که، چه تبیینی می‌توان برای این تحیر و شگفت‌زدگی‌های مکرر در وقوع انقلاب‌ها ارائه نمود؟

در مقام پاسخ، از تئوری آشوب کمک گرفته شد تا تبیینی برای این تحیر و غافلگیری‌های مکرر دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی در وقوع انقلاب‌ها ارائه گردد و گره معمای مذکور باز شود. استدلال تئوری آشوب در این خصوص آن بود که اطلاعات مورد نیاز برای پیش‌بینی یک انقلاب به خاطر ماهیت آشوبناک یا بی‌نظم این گونه تغییرات اجتماعی (که تغییرات ناچیز اولیه می‌توانند تغییرات بسیار بزرگی را در نتیجه سیستم به وجود آورند) و وابستگی‌اش به انبوه رفتارهای سیاسی در طول یک دوره زمانی بلندمدت حتی برای دانشمندان متخصص و ناظران باتجربه و خبره نیز بدست‌نیامدنی است. در حقیقت، بنابر استدلال تئوری آشوب، «انقلاب» از آن دسته وقایعی است که اساساً نمی‌توان آن را پیش‌بینی نمود. در همین راستا، استدلال‌های دو انقلاب‌پژوه (کوران و کدی) تشریح گردید که با استعانت از تئوری آشوب نشان دادند که به دلیل وابستگی متقابل ترجیحات افراد و تصمیمات کنشگران اصلی در فرآیند انقلاب، به‌راه افتادن قطار انقلاب همیشه پیامد فرآیندی غیرخطی است که موجب می‌شود حوادث کوچک بتوانند نیروهای عظیمی را آزاد کرده و تأثیرات شگرفی را در نتایج، ممکن سازند. به همین دلیل، انقلاب‌ها غالباً بدون آمادگی قبلی، همه را غافلگیر کرده و موجب حیرت و شگفت‌زدگی عمومی می‌شوند.

کوتاه سخن آن که، بر اساس مفاد استدلالی مندرج در تئوری آشوب، پیش‌بینی نشدن اکثر قریب به اتفاق انقلاب‌های رخ داده در جهان اصلاً تعجبی ندارد. لذا، دانشمندان علوم اجتماعی هیچ‌گاه نباید به خاطر ناتوانی‌شان در پیش‌بینی انقلاب‌ها مورد شماتت قرار گیرند یا از زور خجالت سرشان را پایین اندازند. چون، پیش‌بینی دقیق و موفق در خصوص وقوع انقلاب‌ها اصولاً امکان‌ناپذیر است و بالطبع، دانش‌پژوهان علوم اجتماعی نباید خودشان را درگیر انجام وظیفه‌ای ناممکن نمایند. همان‌طور که امروزه از دانشمندان علوم طبیعی انتظار نمی‌رود که پیش‌بینی‌های دقیقی را در خصوص زمان و مکان زلزله یا طوفان ارائه دهند (و این ناتوانی نیز به هیچ‌وجه، نشانه ضعف علوم طبیعی مربوطه محسوب نمی‌شود)، دانشمندان علوم اجتماعی نیز باید این معنا را به دیگران منتقل کنند که در خصوص پیش‌بینی دقیق و

صحيح انقلاب‌ها چیزی برای عرضه ندارند. از این رو، بر اساس تئوری آشوب اگر گفته شود که برای انقلاب پژوهان علوم اجتماعی و سیاسی باز هم حیرت‌های بیشتری در راه است، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است.

### فهرست منابع:

- اتزیونی - هالوی، ایوا (1378) روشنفکران و شکست در پیامبری، حسین کچوئیان، انتشارات تبیان  
آکاشا، سمیر (1387) فلسفه علم، هومن پناهنده، فرهنگ معاصر  
بودون، ریمون و فرانسوا بوریکو (1385) فرهنگ انتقادی جامعه‌شناسی، عبدالحسین نیک‌گهر، فرهنگ  
معاصر  
بیل، جیمز (1371) عقاب و شیر: تراژدی روابط ایران و آمریکا، مهوش غلامی، نشر کوبه  
پناهی، محمد حسین (1387) «انقلاب اسلامی و انقلاب در نظریه‌ها»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه  
علامه طباطبایی، شماره 43-42، صص 263-325  
ترنر، جانان‌تان (1373) ساخت نظریه جامعه‌شناختی، عبدالعلی لهسایی‌زاده، دانشگاه شیراز  
خرمشاد، محمدباقر و همکاران (1390) بازتاب‌های انقلاب اسلامی ایران، انتشارات سمت  
راین، آلن (1367) فلسفه علوم اجتماعی، عبدالکریم سروش، انتشارات علمی و فرهنگی  
رفیع‌پور، فرامرز (1367) کندوکاوها و پنداشته‌ها، شرکت سهامی انتشار  
روشه، گی (1366) تغییرات اجتماعی، منصور وثوقی، نشر نی  
سردار، ضیاء‌الدین و ایونا آبرامس (1379) آشوب، آرام قریب، نشر شیرازه  
سروش، عبدالکریم (1374) درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع، نشر نی  
سیدنتاپ، لری (1374) توکویل، حسن کامشاد، طرح نو  
شومیکر، پاملا؛ جیمز ویلیام تانکارد؛ و دومینیک لاسورسا (1387) نظریه‌سازی در علوم اجتماعی،  
انتشارات جامعه‌شناسان  
طالبان، محمدرضا (1393) معمای پیش‌بینی انقلاب‌ها، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی  
فوران، جان (1375) «انقلاب ایران، چالشی بر تئوری اجتماعی»، فصلنامه حضور، شماره 18، زمستان  
1375، صص: 184-207  
لنسکی، گرهارد؛ و جین لنسکی (1369) سیر جوامع بشری، ناصر موفقیان، سازمان انتشارات و آموزش  
انقلاب اسلامی  
لینل، دانیل (1373) تبیین در علوم اجتماعی، عبدالکریم سروش، صراط  
مندراس، هنری (1369) مبانی جامعه‌شناسی، باقر پرهام، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر  
هومن، حیدرعلی (1373) شناخت روش علمی، نشر پارسا  
هویدا، فریدون (1374) سقوط شاه، ح.ا. مهران، انتشارات اطلاعات  
Aldridge, Alan (2004) "Prediction", in: Michael Lewisbeck ; Alan Bryman  
& Tim Futing Liao, The SAGE Encyclopedia of Social Science Research  
Methods , Volume 2, pp: 850, SAGE Publications Ltd.

- Brown, Courtney (2004) "Chaos Theory", in: Michael Lewisbeck ; Alan Bryman & Tim Futing Liao, The SAGE Encyclopedia of Social Science Research Methods ,Volume 1, pp: 120-1, SAGE Publications Ltd.
- Chamberlin, William Henry(1935) The Russian Revolution: 1917-1921, vol. 1, New York: Macmillan.
- Collins, Randall (1995) "Prediction in Macrosociology: The Case of the Soviet Collapse", American Journal of Sociology, 100 (6) 1552-1593.
- Elster, Jon (1989) Nuts and Bolts for the Social Sciences. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Elster, Jon (2007) Explaining Social Behavior, Cambridge University Press.
- Fischhoff, Baruch and Ruth Beyth(1975) "I Knew it Would Happen", Organizational Behavior and Human Performance, 13 : 1-16.
- Foran, John (1993) "Theories of Revolution Revisited: Toward a Fourth Generation?", Sociological Theory, 11 (1) 1-20.
- Gleick, James (1987) Chaos: Making a New Science, New York: Penguin Books.
- Goldstone, Jack (1995) "Predicting Revolutions: Why We Could (and Should) Have Foreseen the Revolutions of 1989-1991 in the U.S.S.R and Eastern Europe?", in: Debating Revolutions, edited by Nikki R. Keddie, New York University Press, PP: 39-64.
- Goldstone, Jack (2001) "Toward A Fourth Generation of Revolutionary Theory", Annual Review of Political Science, 4:139-87.
- Goldstone, Jack (2008) "Bully for Prediction", Sociological Methodology, 38 (1) 59-65.
- Goldstone, Jack; Ted Robert Gurr, and others (2000) State Failure Task Force Report: Phase Three Finding.
- Goodwin, Jeff (2011) "Why We Were Surprised (Again) by the Arab Spring", Swiss Political Science Review, 17 (4) 452-456.
- Hechter, Michael (1995) "Reflections on Historical Prophecy in the Social Sciences", American Journal of Sociology, 100 (6) 1520-1527.

Keddie, Nikki (1995) "Can Revolutions be Predicted; Can their Causes be Understood?", in: *Debating Revolutions*, edited by Nikki Keddie, New York University Press, PP: 3-26.

Kiel, Douglas and Euel Elliott (1997) *Chaos Theory in the Social Sciences*, The University of Michigan Press.

Kuran, Timur (1995) "The Inevitability of Future Revolutionary Surprises", *American Journal of Sociology*, 100 (6) 1528–51.

Kuran, Timur (1997) *Private truths, public lies: The social consequences of preference falsification*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Kuran, Timur (2000) "Now Out of Never: The Element of Surprise in the East European Revolution of 1989", in: Rosemary H. T. O'kane (edt.) *Revolution: Critical Concepts in Political Science*, vol. 4, Routledge, PP: 311-48

Kurzman, Charles (2004) *The Unthinkable Revolution in Iran*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Lipset, Seymour & Gyorgyi Bence (1994) "Anticipations of the Failure of Communism", *Theory and Society*, 23 (2) 169-210.

Neuman, William Lawrence (2000) *Social Research Methods*, Allyn and Bacon Press, 4 ed.

Sayer, Andrew (1992) *Method in Social Science: A Realist Approach*, London: Routledge, 2nd Edn.

Shapiro, Leonard (1984) *The Russian Revolutions of 1917: The Origins of Modern Communism*, New York: Basic Books.

Skocpol, Theda (1986) "Analyzing Causal Configurations in History: A Rejoinder to Nicols", *Comparative Social Research*, 9 : 187-194.

Sulek, Antoni (2009) "On the Unpredictability of Revolutions", *Polish Sociological Review*, 168 : 523-537.

Tarrow, Sidney (1991) "Aiming at a Moving Target: Social Science and the Recent Rebellions in Eastern Europe", *Political Science and Politics*, 24 (1) 12-20.

Zonis, Marvin (1983) "Iran: A Theory of Revolution from Accounts of the Revolution", *World Politics*, 35, 602.